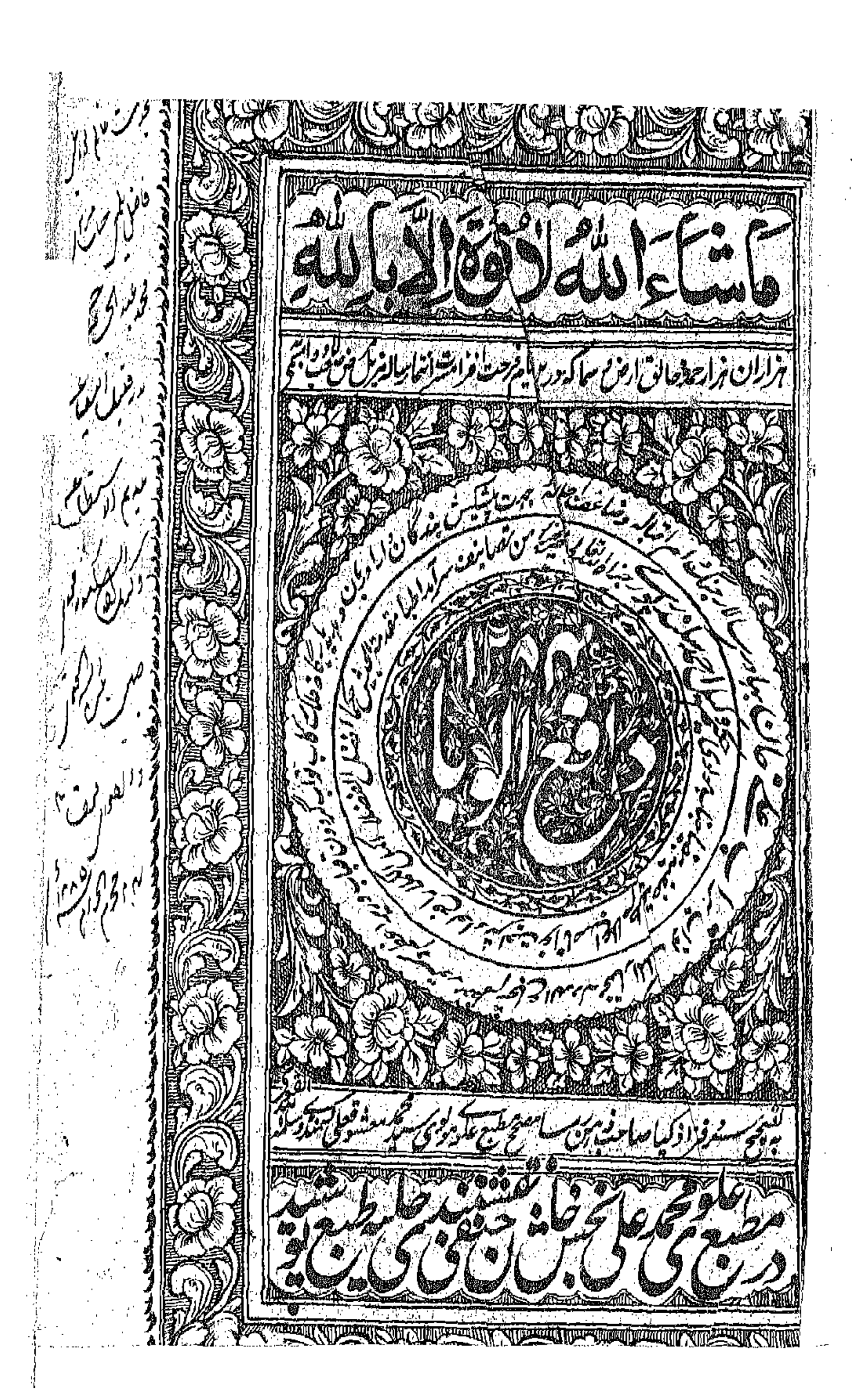
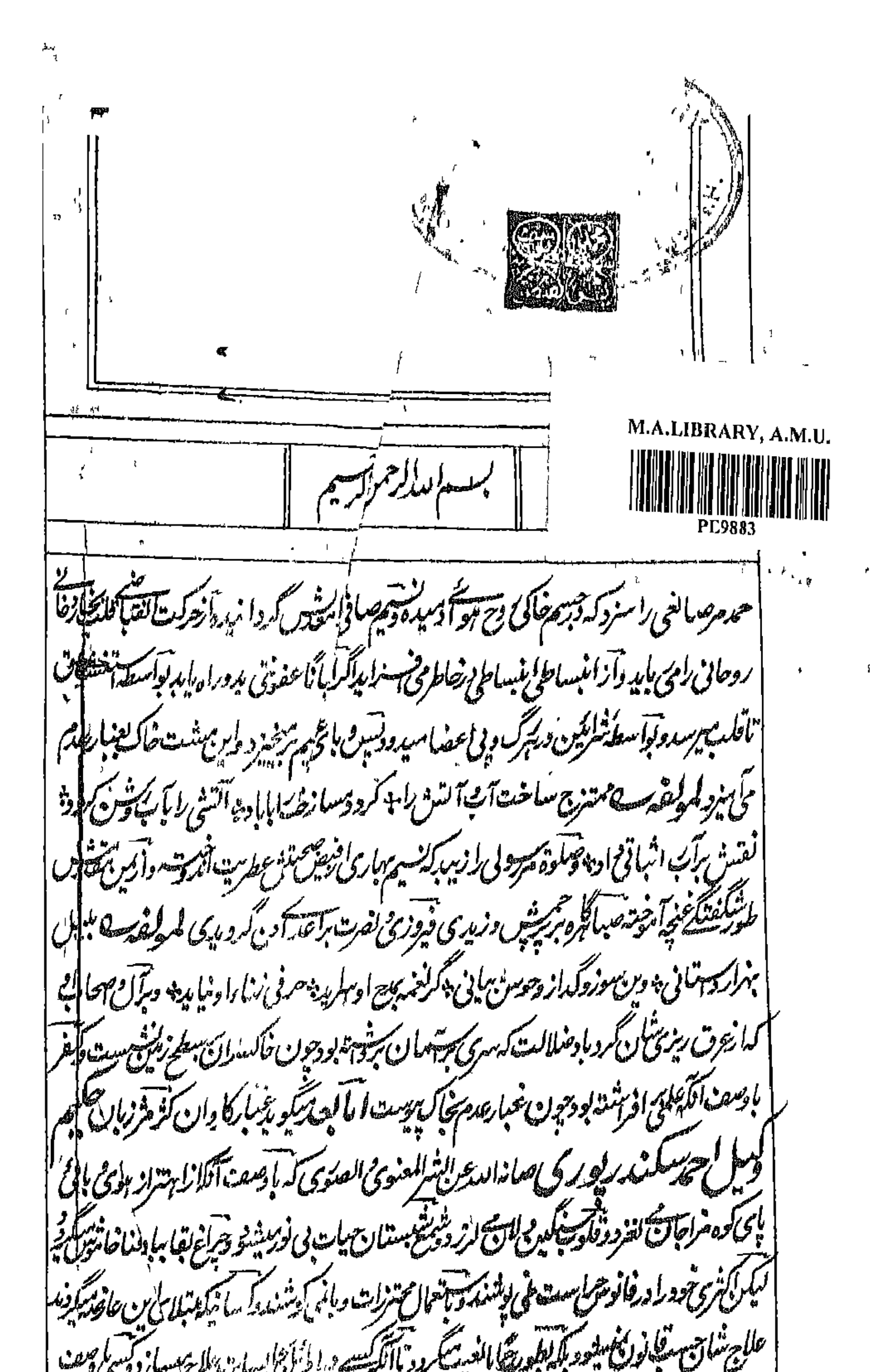

ما شاء الله لا قوة الا بالله
دافع الوبا



بسم الله الرحمن الرحیم

حمد مر صانعی را سزد که در جسم خاکی روح هوائی دمیده و نسیم صافی انفاس گردانیده آن حرکت انقباضی قلب [illegible]
روحانی را می باید و آن انبساطی انبساطی بر خاطر می افزاید اگر ابا نا عفونتی بدو راه یابد بواسطهٔ استنشاق
تا قلب میرسد و بواسطهٔ شرائین در هر رگ و پی اعضا میرود و نبض باعث هم میخیزد و این مشت خاک بغبار عدم
می آمیزد للمولفه ممتزج ساخت آب آتش را + کرد مسازش ابا باد آتشی را با آب روشن کرده
نقش بر آب اثباتی ام داد + و صلوة مر رسولی را زیبد که نسیم بهاری از فیض صحبتش عطریت اندوخته و آئین [illegible]
طور شگفتگی غنچه آموخته صبا گهره بر پیش و زیری فیروزی نصرت بر اعدا آدن گرویدی للمولفه بلبل
هزار دستانی + وین سوز و گداز و حسن بیانی + گر نغمه مدح او سراید + حرفی ز نوا او نیاید + و بر آل و اصحاب وی
که از عرق ریزی شان گرد باد ضلالت که سری بر آسمان بر شکسته بود چون خاک [illegible] سطح زمین پست و کفر
با وصف آنکه علمی افراشته بود چون غبار عدم بخاک پیوست اما بعد میگوید غبار کاروان [illegible] مرزبان حکیم
وکیل احمد سکندرپوری صانه الله عن الشر المعنوی والصوری که با وصف آنکه از اهتزاز هوای بادی
پای کوه مزاجات لغزد و فانوس [illegible] لرزد و شمع شبستان حیات بی نور میشود و چراغ بقا بباد فنا خاموش میگردد
لیکن اکثری خود را در فانوس حمایت سلامتی پوشند و با استعمال محترزات و بالهم بکوشند که [illegible] بابتلای این حادثه گرفتند
علاج شان حسب قانون نمیشود بلکه بطور مجربات [illegible] میگردد تا آنکه [illegible] علاج میسازد و کسی با وصف
فنا حرارت و رطوبت غریبه [illegible] پرداز و در بین جزو زمان که [illegible] مبتلاست [illegible]

از موت اعزه در حلقهٔ ماتم نشسته یکی دست از حیات شسته یکی از موت اقربا بجزع و یاس یکی مبتلای امید و بیم یکی از موت پدر
در شور و فغان یکی از وفات پسر بیجان یکی از ملک الموت بالین ایستاده یکی بسفر ملک بقا آماده یکی از سقوط نبض
و خروج رطوبات اصلیه کرب حالتی زبون یکی قائل انا لله و انا الیه راجعون خواستم که رساله در بیان تحقیق بسازم
و بتحریر رسالهٔ وجیزه که محتوی بر تعریف وبا و اسباب علامات و ایام عروض و کیفیت عروض محترزات و مفردات و
معالجات آن باشد پردازم پس بتوفیق ایزدی در تحریر و این رساله را تالیف کرده بر هشت باب ترتیب دادم و
دافع الوبا نام نهادم خداوند عالمیان مقبول گرداند و نفعی تام بکافهٔ انام رساند و لهذا از ان هدیهٔ بارگاه فلک اشتباه
هلال رکاب گردون قباب سپهر فرمانروائی و ملک آرائی کوکب درخشنده آسمان کامرانی و ملک ستانی بانی مبانی
جهانبانی شهنشاه قبله قبایل جاه و ذاتی الانساب عاری آفرینش عین انسان النفس بکوشش اتم بهروز زنده چرخ و الا اسیر
اختر تابنده فلک برتری وزیری که وزارت بر شمع جبین توئیش پروانه الیست و امیری که امارت بلبل ستیکی
بینائی عقل و شعورش پایه جوادی که حاتم را در عهدش قارون خوانند و عادلی که نوشیروان را پیش عدلش چنگیز
دانند شجاع الدوله مختار الملک نواب علی خان بهادر سالار جنگ دام اقباله
شموس اقباله طالعة و اعلام اجلاله رافعة و ظل ظله ممدودا و لواء فخر العلماء بعوالیه معقودا و اجنحة الرعایا بعنایة
وادعة و هست عیون الفجائع بکلائه هاجعة کردم اگر قبول افتد زهی عز و شرف و ها انا اشرع فی المقصود
متوکلا علی الحکیم المعبود **باب اول در تعریف وبا** در قاموس است الوبا محرکة الطاعون او
کل مرض عام و نزد شیخ الرئیس فساد جوهر هوا را وبا گویند و این عفونتی است که جوهر هوا را عارض گردد و
ابدان حسب استعداد خود ها از ان متاثر شوند بحسب اختلاف استعداد انواع امراض بهمارا عارض گردد و همین است مذهب
و هوائی که محیط با بدان ما است چون بسبب اختلاط ابخره و ادخنه از دایرهٔ بساطت خارج است لا محاله عفونت را قبول کند
بخلاف هوای بسیط پس از دخول نخواهد شد که در بسائط استعداد تام کون فساد حاصل است و همین بسیط بعد فساد صورت
صورتی دیگر قبول ممکن نیست پس چگونه قابل عفونت خواهد شد و از اینجا هویدا شد که آنچه بعضی گفته اند که تسلیم نمی کنیم که بسیط
عفونت قبول نمیکند زیرا که گفته میشود که اگر جائز باشد تعفن بعضی بسیط بالکلیه باید که جمیع عناصر تعفن را قبول کنند
و از ین القطاع تا لازم می آید زیرا که عفونت کیفیت منضاده تکون است چنانکه پیش ازین است که اگر عفونت

جایز شد لازم نمی‌آید که در کل جایز باشد انتهی بترجمه مردود است زیرا که هرگاه در بسیط استعداد کون و فساد است
پس عفونت را قبول نخواهد کرد نه در بعض و نه در کل و نه قابل سؤال هرگاه بسائط عفونت را قبول نکردند مرکب
هم قبول نخواهد کرد زیرا که مرکبات از همین بسائط مرکب اند جواب اول آنکه حکم مجموع مغایر حکم افراد میشود چنانکه از
مجموعی عشره را عشیره میگویند و هر واحد را عشیره نمیگویند پس مجموع من حیث هو مجموع قابل عفونت است و اگر حکم این
مجموع خلاف حکم افراد نباشد پس فایده از حدوث مزاج مرتب نخواهد شد و صور مرکبات هم حاصل نخواهند شد علامه
شیرازی قدس سره میگویند که مجموع من حیث هو مجموع در خارج یافته نمیشود بلکه این اعتبار عقلی است پس چگونه قبول
عفونت خواهد کرد بلکه این از محالات است چه شیهای موجوده فی الخارج عفونت را قبول میکنند نه شیهای ذهنیه جواب
دوم از علامه مقدمه ثانیه یعنی مرکب هم عفونت قبول نخواهد کرد ممنوع است بلکه هرگاه مرکبات مزاجی و صورت نوعیه
حادث شود عفونت قبول خواهد کرد بزعم راقم آثم این است که جواب فاضل مسیحی بر علامه بکی است و [illegible]
علامه صحیح فقط است زیرا که این حیثیت تقییدیه نیست و فقط در عنوان ملحوظ است نه در معنون پس اگر مجموع در خارج
یافته شد محالی نیست بلی اگر حیثیت در معنون ملحوظ باشد البته مجموع من حیث هو مجموع در خارج یافته نخواهد شد
لدخول الحیثیة الاعتباریة و قول مسیحی پس فایده از حدوث مزاج مترتب نخواهد شد صاف دلیل است برین که بسبب اجتماع عفونت
حادث میشود و بعضی اگر در کیفیت تغیر متحد حادث شود این را هم وبا گویند و همین است مختار امام رازی صاحب
کامل الصناعة و بعضی تعدی اجزاء و ماهیت وبا گرا نیز [illegible] اند قال بعض المحققین و منهم من قال ان الوباء یکون عن کیفیة
خاصة فی الهواء کثیر و یتعدی من انسان الی انسان آخر بالمجاورة او المقارنة و الحلول فی مسکن واحد و اما ما ذکره جالینوس من
التعفن العارض للهواء و حصول امراض متنوعة عنه بحسب تنوع الاستعدادات انما هی الامراض الوافدة و هی لا ترض
یکون عن تعفن الهواء لاسباب سماویة او اسباب ارضیة و التسری من انسان الی انسان سریان الوباء و الدلیل علی
کونه کیفیة خاصة اختصاصها ببعض الاقطار دون البعض کالقسطنطنیة المحروسة عن الآفات و کذلک مصر القاهرة و غیرها
ان ظاهر حتی لو حمل ثیاب من اصابه هذا المرض من بلد الی بلد آخر اثرت تلک الثیاب فی هواء تلک البلدة و ظهر فیها هذا المرض لعد
الحکم یکن ذلک معلوم بلغ حد التواتر راقم آثم گوید که این تعریف تعریف وبائی است که در عرف باشد الطاعون [illegible] است
و تعریف جالینوس عام است زیرا که گاهی از تعفن [illegible] آن کیفیت سمیه در هوا راه یابد و سبب مجاورت و بخارات است از النسانی

بالنسانی دیگر منتقل شود حکیم نور الحق شهرنده در میزان الحیاة نوشته سخن بابی آنست که در ان سن کثرت حدوث عارض
مختلفه گردد مثل حصبه و جدری و نزله و تپ و بای و اورام مستوعه و ذات الجنب و اسهال و نجار محرقه و وقتی حمیات
مختلفة الادوار وغیره اگر این امراض منجر بهلاکت شوند و با نامند ده الاسنته و بائی زیرا که و با عبارت از فساد هوا است
کما مر و در صورتیکه فساد نباشد ظهور امراض مختلفه نیز دال است بر فساد هوا لیکن همگان شنیده که هلاک سازد انتهی بلفظه
راقم آثم گوید این قول چند وجه مخدوش است وجه اول اگر و با عبارت از فساد هوا است پس این امراض را
عام زمانیکه منجر بهلاکت شوند و یا نه شوند و بانحوا اینکه گفت وجه دوم و با مشروط باین نیست که منجر بهلاکت شود وجه
سیوم این امراض اگر منجر بهلاکت شوند سننه بائی میگویند کما لا یخفی لیکن تمام نیست و بعضی اطبای فرنگ در
رساله و بائیه خود نوشته اند که این مرض غیر معلوم تاثیرات مهیبه بر بدن انسان پیدا میکند شاید عدم انکشاف ماهیت این امر
بر ایشان خوب نیست زیرا که ادراک ماهیت این مرض علاج او از علم و عقل انسان بعید نیست **باب دوم در بیان**
اسباب و با در وجه بر هوا عفونت عارض گردد بسبب آنکه قاذورات در کوچه ها یا بیرون افکنند و مزبله ابوال بر آن
گردانند یا جانوران مرده را افگنند و اینها متعفن شوند یا قتالی عظیم یا جنگ عام گردیده باشد و نوبت دفن یا احراق
قتلی و موتی نرسیده باشد و عفونت هوا فرا گرفته باشد و موجب وبا و جهی اگر گردد یا در بلد یا در نواح آن آب که در غیاض
باشد و در اطراف وی اشجار کثیره محیط باشند و از ان بخار غلیظ متعفن منفصل گردد و ریاح آن بخار در جائی را از جائی بجا
رسانند و در هوا جا منتشر شود و هوا آنجا را فاسد گردانند و یا ابخره بحر مرتفع شوند ریاح آن بخار را دور و اقع باشند بحیث آن
پردازند و بالخصوص یا حتی شبهه که بخار را از جائی بجائی رسانند یا در باطن این سبب من الاسباب که کاشف آنها عفونت نباشد
عارض گردد بسبب آن در هوا هم عفونت گردد و یا در هوا الحرارت و برودت کیفیتی غیر طبعی حادث گردد چنانکه در صیف
حرارت از مجری طبعی خود تجاوز گردد و یا تبری شدید عارض گردد از اسباب سماویه چنانکه کسوف تام در صیف یا بعض
گردد و موجب تبرید تام شود یا از اسباب ارضیه چنانکه ریاح جبال ثلجیه که در قرب بلد باشند وزد و باعث
برودت هوا گردد خصوصا هرگاه ریاح شمالیه خواهد بود برودت زیاده تر خواهد افزود یا در شتا حرارتی تا کلم یابان
گردد بسبب آفات سماویه چنانکه از کثرت شهب نیازک یا اجتماع کواکب کثیرة الشعاع و نحو آن یا بسبب آفات ارضیه
چنانکه از هبوب باد جنوبی بر کان ها کبریت و غیره در هوا عفونت عارض گردد و باعث فساد هوا و وبا گردد

و باید دانست که مبدء اکثری این تغیرات بهایی از سماویات سماوی است زیرا که امور جزئیه از حوادثات بود در آب
و هوا و علف و غیره نزد حکما مستند است بسوی اوضاع جزئیه فلک پس ایجاب بعضی از اوضاع فلکی تغیری را
بمظاهر خاص زمین عالم لامحاله مستند بسببی مخصوص خواهد بود و علم این علت بخصوصها بجز خالق ارض و سموات دیگری
را نیست و قول آنچنین منتقل که صحیح و برهانی نیست درین باب اعتباری ندارد ۵ تو بر اوج فلک چه دانی چیست
چون ندانی که در سرای تو کیست ۵ و بعضی محققین گویند که گاهی باسباب سماویه اجتماع کواکب و اتصالات مختلفه
آن وبا حادث گردد خصوصاً بسبب اجتماع مریخ و زحل در بروج ناریه این تا دیر است و هر گاه واقع شود تا زمان
طویل باشد و اکثری از بلاد را عام باشد و علامه در شرح قانون اسباب دیگر بیان کرده من شاء الاطلاع
فلیرجع الیه و بعضی محققین گویند که الحق ان عروض الوبا لکثرة المعاصی من الزنا و اللواطة و الظلم و قتل النفس و تسلیط
الله علی من یشاء من عباده بالذات او بواسطة الملک و الجن و النفس الهوا و بعض هذه اسباب سابقة بعیدة و
بعضها اسباب قریبة یعنی حق اینست که عروض وبا از کثرت گناه و زنا و لواطت و ظلم و قتل النفس است و مسلط
میگرداند حق تعالی وبا را بر بندگان خود بدون واسطه سببی یا بواسطه فرشته از فرستادگان یا بدر یعنی یا عفونت
هوا و بعض ازینها اسباب بعیده اند و بعضی سببهای قریبه مولانا روم فرماید ۵ ابر ناید از پی منع زکوة ۵ و ز زنا خیزد
وبا اندر جهات ۵ و بعضی از ارباب فرنگ در رساله وبائیه خود نوشته اند که حشرات الارض مرده عفونت وقتیکه از اسهال
وبائی مگس می نشینند و او را غذا میکنند و باز بر طعام می نشینند پس لامحاله قدری از آن که ملامس جسم ایشان می
باشد به غذا هم می آمیزد پس از تناول این غذا در جسم میت اثر میکند چنانکه شنیده شد در ملک مصر بدین طریق کسی هیچ
نشتر میگردد و بعضی از ایشان نویسند که حوت وبا و حشرات در ایام وبائی عفونت درین ایام اسباب این عارضه است
بعضی ارباب فرنگ ۱۲
بعد آنکه هوا حار رطب عفونت را زودتر قبول میکند زیرا که حرارت فاعل است و رطوبت قابل خصوصاً هر گاه حرارت
قلیل باشد و رطوبت کثیر و اختلاف هوا در اماکن مختلفة الاوضاع که بعضی از آن پست و بعضی مرتفع باشند اکثر وبا
زیرا که مزاج بر نقل هوا متغیر و قادر نمی شود پس آن هوا محتبس میباشد و تاثیر مفسد ارضی مثل ابخره و
دخان و انفاس حیوانات بران می افزاید بعد آنکه گاهی از [illegible] در بدن
عارض گردد و بعضی قوی [illegible] زائل شود چنانکه از جالینوس منقول است که در نواح حبشه قحطی عظیم

گردیده بود و نوبت دفن قتلی نرسیده بود پس بسبب عفونت اجسام وبای عظیم گردیده و این وبا به بعضی از
بلدان رسیده و از فساد آن ساکنان آن شهر را نسیان طاری شده تا آنکه نامهای خود ها و نامهای آباء خود را
فراموش کرده اند العیاذ بالله تعالی و در بعض بلاد قریب بجبال سمع فرا رسیده که در بعض مواضع آنها
هر سال از چند مواضعی خاص بمقدار یک فرسنگ و یا زیاده و یا کمتر در زمین سوراخ میگردد و از آنها ابخره
عفنه سمیه بر می آید و هر حیوانی و انسانی که برسد هلاک میگردانند و در آن موضع درختی و گیاهی نمی روید و نخجیر
از قدیم بوده بر طرف میگردد و لیکن اصلاح آن مواضع دیگر را همین حالت پیدا میگردد باب سیوم در
علامات حدوث وبا رجوم و شهب در اوائل خریف کثیر الوقوع باشند زیرا که از آنها در هوا حرارت
شدیده حادث خواهد شد و در مزاج هوا فساد تام پیدا خواهد شد جنوب و صبا ایامی چند در کانون اول وزد
زیرا که از این ریاح حاره در رطوبات عفونت حادث خواهد شد بسبب اختلاط ابخره کثیره لغایت کثیف گردد
و باران نبارد و از علامات داله بر حدوث وبا یکی آنست که در ربیع باران کم بارد و به دیر باشد زیرا که
بخاراتی که از مطر نقال آن میشد در هوا محتبس خواهند شد بسبب برد و تکثیف فضول در بدن محتبس خواهند شد
و در صیف باد جنوبی در اهتزاز باشد و هوا چند روز مکدر گردد و باز چند هفته صاف گردد و در شب بهتری بر روز
گرمی محسوس شود و ابر بسیار باشد و کدورت در هوا حرارتی محسوس شود زیرا که ابخره کثیره در هوا مختلط خواهند شد
و از هبوب ریاح جنوبیه عفونتی و حرارتی پیدا خواهد شد و موجب عفونت خواهد گردید اولاً در ربیع شهب و نیران و نیازک
بکثرت شکسته باشند و در صیف حرارت شدیده نباشد بلکه کدورت بسیار باشد زیرا که بسبب غلظ هوا و کثرت ابخره
مغلظه مکدره هوا ردی خواهد شد و صیف بسبب قلت حرارت خود در تحلیل فضول هوائیه نخواهد رسید و در اکثر
زوات موثر خواهد شد و رطوبات در ابدان وافر خواهند بود و برودت عفونت را قبول خواهند کرد و هوا در
روزی چند بار صاف شود و چند بار مکدر گردد و یا روزی هوا صاف شود و روز دیگر مکدر زیرا که از این حاله
هوا در آنی حاصل نخواهد شد و بادی سبب تعفن و موجب عفونت خواهد گشت علاماتی که باد و باد صبا باشند کثیر
غوک و فوج حیوانات که از عفونت متولد میشوند چون مگس و زغ و هوام و حشرات زیرا که وجود اینها دلیل است
بر کثرت عفونت در رطوبات عالم که موجب عفونت هوا است موش و روباه و مار و هزار پا و گژدم و دیگر حیوانات

که در قعر زمین مساکن خود ها دارند گوشه شوند و از سوراخهای خود بیرون می آیند زیرا که بسبب بخارات ردیه زمین آنها را اذیت تام آید
و کدر شده بر روی زمین خواهند آمد و آنچه پرندها اند می پرند و حیوانات که الحشرات تعلق و هر یک خفاش و بجوان
آشیانه های خود ها گذاشته بجای دیگر پرواز کنند و کثرت موت حیوانات و کثرت حدوث جدری و حصبه حکیم نور الحق سهی
در عین الحیات نوشته رحمه بعضی زدست بر حدوث وبا چه عفونت جیف را رخمه دوست وارد که جیف را غذای خود میسازد
و از دور رسیدن جیف خود را رساند چنانچه در شرح تجرید آورده حکی عن المعلم الاول من ان الرخمة قد انتقلت من مسافة بعیدة
متصل الیه من مسیح بر رایحه جیف حصلت من مقاتلة وقعت بين البلدين باید دانست که چون درجه هوا فساد کلی رو دهد
متنفس و بهایم استنشاق آن دم را خوش نیاید و از آن تنفر کنی و راحتی نیابند بلکه متاذی گردند و چون بلندی مکرر بیند
و در هوا نگرند آنرا گرد آلود و دودناک و غلیظ و تیره مشاهده نمایند و بدانند که این اسباب علامات کمند کور شدند ضرورت
که همه این یافته شوند بلکه بعضی از اینها کافی و وافی اند و نیز بدانند که اکثری از علامات مذکوره مجری اسباب اند کما لا یخفی باب

چهارم در بیان ایام عروض وبا

بدانکه هرگاه در هوا عفونت ساری خواهد شد و جوهر هوا یا کیفیت
آن فساد کلی را خواهد یافت و برای این وقتی معین نیست لیکن عفونت در هوا اکثر در اواخر صیف و اوایل خریف
بهم میرسد شیخ گفته که در اواخر صیف بسبب استعمال میوه‌ها که رطبند عفونت حادث میگردد و علامه گفته این علت تام نیست زیرا که
از این عفونت اخلاط لازم می آید نه عفونت هوا مگر آنکه گفته شود که عفونت اخلاط را هم دخلی هست در عفونت هوا بسبب آنکه بخارات
عفنه که از ابدان مرتفع میشوند بهوا می آمیزند و علامه خود هیچش بیان فرموده که عفونت در اواخر خریف یا بسبب القای رطوبت
ربیعیت و یا بسبب امطار صیفیه آملی گفته که این علت تام نیست زیرا که رطوبات ربیعیه در اواخر صیف تمامها فنا میشوند
پس چگونه موجب عفونت تواند شد راقم آثم گوید که این قول باعتبار هر صیف و هر بلد نیست و آملی گوید که اواخر صیف
را حکم اوایل خریف است و حکمی علیحده بیان نساخته و در اوایل خریف هم بسبب تخلخل عفونت را سرعت قبول میکند
و نیز بسبب ریاح جنوبیه ارتفاع بخارات فاسده از ابدان میسازد و کثرت اقتضا عدا جزا ارضیه متزایده حرارت رطوبت غریبه باده عفونت میت
بهم میرسد لیکن در اوایل صیف پس حرارت آن قادر بر احداث عفونت نمی باشد و آخر خریف پس آن مانع حدوث عفونت میشود و
در شتا حرارت قویه در بطون میباشد و هضم جید میشود و قوت طبیعیه قوی میباشد و فضول ردیه را دفع میسازد و استیلاء برد خارجی هم
مانع عفونت است و در موسم ربیع هم قابل عفونت نیست زیرا که محققین معتدلش میگویند و ابدان هم آنچنان قابل

عفونت کمی باشد بدو وجه یکی اعتدال فصل و دوم آنکه بسبب حرارت غریزی اشتعال نمی باشد و هضم جید نمیشود
قوت طبیعیه قوی میباشد و فضول بدنیه نیکو دفع میشوند و در ربیع بعد شتا می شود پس اشتعال حرارت غریزی
قوت قوی طبیعیه درین هم نیکو میباشد باقی ماند کلام در اوائل صیف اینهم ایام وبا نیست بسبب قلت
قلت حرارت متعفن و تحلل زیرا که بدوام سبب اسباب اشتعال میشود و ارکان ضعیف ما از آن حرارت گشت
زیاده تر میباشد از نصف النهار و ان کان الظاهر یقتضی خلاف ذلک لقرب الشمس من سمت الراس بدان که
حرارت ربیع و اسباب دیگر در اوائل صیف هم وبا می گردد بدانکه در بلاد حاره و دهن کوهها و باشند جاها
دیگر بسیار واقع میشود و در بلاد بارده و باحاره کثیر الرطوبت که دور از کوه باشد کمتر و در هوا وبائی اگر رطوبت باشد
شدت کمتر باشد فاما در سیم گرما خصوصا که باران کمتر باشد بسرعت هلاک میشوند پاره که مبتلا است بزند و گاهی از
کثرت کرم و دود وبا دفع میشود زیرا که اینها از عفونات متولد میشوند پس لامحاله در عفونت نقصان لازم آید
و نیز اینها بسبب اکل عفونات اغذای خود میسازند اگر گوئی سابقا گذشت که این از علامات وبا اند و با خصوصا
پیدا شدن بسیار آفات لازم آید گویم محکیت ما فات نیست زیرا که اینها چون بر کثرت تعفن که ماده جید اینها را اول
لذیذ است وجود با کمر و پدید و چون عفونت تحصیل با جسام اینها شده و نیز غذای اینها خواهد شد دفع باید دفعها
بودن تعبیه ناهم و همین حال است که شیخ داؤد الانطاکی قلت [illegible] باقی لیس باب پنجم در کیفیت حدوث
وبا و تعیین آن چون درین باب نظر در ذکر احوال چند بابی که در معرفت [illegible] مقصود است لهذا
به بیان کیفیت حدوث آن می پردازد پس بدانکه بعضی اطبا برانند که کیفیت ردی وبائی اولا در قلب اثر می کند پس به جمیع اعضا
بتوسط شرائین [illegible] می شود و بعضی گویند ضرر نیست که کیفیت ردی اولا و بالذات در قلب سرایت کند بلکه هرگاه
بطریق استنشاق باشد اولا در دماغ اثر کند [illegible] از قلب به جمیع اعضا و اگر بطریق تنفس باشد اولا در قلب سرایت کند
پس به جمیع اعضا الغرض هرگاه انسان هوای وبائی را استنشاق یا تنفس کند پس اگر بدن نقی نیست بلکه ممتلی
ملو [illegible] الاخلاط [illegible] و با عضای رئیسه مثل قلب و دماغ و غیره [illegible] ارواح و رطوبات اخلاط
[illegible] شرائین [illegible] در همه اعضا منتشر خواهد شد پس طبیعت رطوبات اخلاط عفنه [illegible] حال
[illegible] در تمامی رطوبات و اخلاط نوعی [illegible] گردد که طبیعت اصلاح آن

نتوان خیرد پس بجز دفع چاره ندیده بدفع آن خود را متوجه ساخت و از ادویه که مقوی حرارت غریزی باشد دافع عفونت
یا سمیت باشند باستعمال آنها ورده شده تا لا محاله این قی و اسهال بسر حد هلاکت خواهد رسانید و اگر تخفیفی یا با استعمال
در آورده شده پس اگر طبیعت غالب آید بر ماده عفونت یا سمیت از دفع ساخته با صلاح بالکلیه خواهد پرداخت و یا خود دوا معاون
طبیعت بر اصلاح خواهد آورد و اگر در تمام اخلاط و رطوبات عفونت یا سمیت موثر نشده پس اگر استعمال ادویه
کرده نشده فیها و الا اگر طبیعت بسوی دفع آن متوجه شده پس بعد دفع آن صحت کامل حاصل خواهد شد و آنچه بعضی از یک
قی و یک اسهال که اکثری بلون آب برنجی و هم بغیر آن میباشد می میرند وجهش این است که رطوبات اصلیه اولا در اعضا غذا
پس از آن در راه معده یعنی پس در راه عید جسم نضج یافته و جزو بدن گشته اند و مرکب حرارت غریزی شده در آن قی یا اسهال
مندفع میگردد پس حرارت غریزیه منطفی میشود چنانکه بعد اتمام روغن چراغ خاموش میشود و نیز ظاهر است که رطوبتها
که در بدن از غذا متولد میشود قائم مقام آن نمیتوان شد زیرا که این رطوبات فقط در راه معده النضج یافته اند
نه در جسم چنانکه آب قائم مقام روغن در چراغ نمی تواند شد علی الخصوص در زمان قلیل تخفیفی کسانیکه مسام ایشان بسبب کثرت
استحمام و یا جماع یا غیر آن وسیع بود پس هوا زودتر یا بالای از مسامات در بدن ایشان اثر میکند و استنشاق و تنفس نیز در ایشان
میشود و در اقرب زمان عفونت و سمیت اثر میکند و علی هذا کسانیکه بسبب مرضی یا آفتی یا جماع ضعیف الابدان اند زودتر
از هوای وبائی متاثر میشوند زیرا که قوای ضعیفه ایشان قدرت ندارد که حرارت غریزیه از حالت خود بر گیرند و سمیت استیلای
بر رطوبات و اخلاط نرسد یا اینهم شدت استنشاق و تنفس و توسیع مسام زیاده تر معین فعل او میشوند از اینجا واضح شد که
اثر هوای وبائی بحسب استعداد ناس است چنانچه در بعض ابدان سمیت بزودی موثر میشود و در بعض بابطاء و در بعضی اثری هم
نشود چنانکه ادویه سمیه که برای بعض حیوانات سم میباشند برای بعض دیگر بمثل بیش که سم قاتل انسان است و در بعضی غذا
غذائی صحیح و سازند و ضرری بطبایع اینها راه نیابد این است کلام در عارضه وبائی که بدون ماده غذائی باشد بلکه بسبب هوای وبائی
یعنی عارضه که در وی حرکت مواد فاسده غیر منهضمه بسوی انفصال قی و اسهال بود و قوت دافعه بشدت از بدن دفع کند
موجب آن فساد جوهر هوا باشد این قسم در وبا و با کثر الوقوع است پس باید دانست که بعض اطبا در رساله وبائیه خود میگویند
اما آنکه قی و دیگر ضرر از اعراض لازمه است یا نه پس محل اختلاف است قومی تجویز لزوم میکنند و طائفه منکر لزوم اند اما مجوزین لزوم
پس پیش ایشان قی در حقیقت با و هیست هیضه و حاصل است اگر قی نباشد آنرا تخمه خواهند گفت هیضه بخلاف منکرین لزوم چه پیش

ایشان فقط حرکت بلو رجوع از بدن بسوی اعماق است بجبر و اسهال هیضه اطلاق میکنند خواه قی باشد یا نباشد
یا نقطه و از مجوزین لزوم سعید بن هبة الله و نجیب الدین سمرقندی و حسین بن محمد بن علی شارح قانونچه را قرار داده از منکرین
لزوم شیخ الرئیس و حکیم علی گیلانی و ایلاقی و ابن هبل را و بنقل عبارت نامی نسید که قول مجوزین وهم قی در هیضه ثبوت ندارد که
بیشتر اتفاق مشاهده مرضی شده ولیکن قی را در هیضه مثل عطسه نبض برای حمی یا حمی دق برای قرحه ریه یا حرکت برای
فلک لازم ندیده شده بلکه قول منکرین لزوم قریب بصواب و مشاهده و تجربه اظهر است اما این عرض در هیضه کثیر الوقوع است
چنانچه صداع برای حمی صفراوی ولیکن عروض آن مختلف است گاهی اولا قی و بعد آن اسهال و گاهی اسهال قبل قی
و معیت قی و اسهال از علامات دیگر توان دانست گاهی اسهال بر قی مقدم میشود موافق حافظ و لعلها ماده قوت و ضعف
فم معده اما خلو از شناعت نیست و الحق ما قال الفاضل الانطاکی فی کتاب النزاهة الهیضة هی فساد المعدة لعنف فیتحرک لدفع
ما فی اعلاها بالقیء و اسفلها بالاسهال معا او مختلفة فقد کر انتهی بلفظه و بر ارباب بصائر پوشیده نیست که این تعریف چند وجه
مخدوش است وجه اول آنکه تعریف هیضه بهی حرکة من المواد الفاسدة الغیر المنهضمة الی الانفصال بالقیء و
الاسهال اجمعه عن البدن علی شدة و عنف من الدافعة می کنند قی را در ماهیت هیضه داخل می کنند و قول او
و اما مجوزین لزوم پس پیش ایشان قی در حقیقت و ماهیت هیضه داخل است چنانکه سابق گذشت منافی قول او
هر بین و این الذاتی من اللازم پس اگر قی در هیضه مثل عطسه نبض برای حمی یا حمی دق برای قرحه ریه یا حرکت برای فلک لازم
نیافته تشنیع قباحتی نیست بلکه قی فی الواقع لازم نیست بلکه جزو ماهیت و ذاتی است طرفه تر این است که بعد نقل قول
حسین بن محمد استرابادی می نویسد هر چند تصریح لزوم در اینجا نیست مگر خالی از منعیت هم نیست وجه دوم
قول او و بلکه منکرین لزوم الخ دعوی بلا دلیل است و قول او و در مشاهده و تجربه اظهر است سخیف تر می نماید زیرا که در
صور بسیار که دافع مواد را بطریق اسهال دفع کند منکرین او را تخمه خواهند گفت و قول او و اگر قی نباشد آنرا تخمه خواهند گفت
محتاج دلیل است بلکه منکرین آنرا اسهال خواهند گفت چنانکه از عبارت تذکره اولی و انطاکی ظاهر شود ان شاء الله تعالی
هان اگر منکرین آنرا هیضه گویند البته قباحتی خواهد بود لان الذات لا توجد بدون الذاتی وجه سیوم قول او
اما این عرض در هیضه الخ نزد منکرین تطویل لا طائل است زیرا که عرضیت و بجای ثبوت فرار سیده وجه چهارم فاضل
انطاکی در تذکرة اولی الالباب می نویسد ان الغذاء اذا وصل الی المعدة فخرجت به عن المجری الطبیعی لزیادة احد الکیفیات مثلا فاما

ان یکون لها شعور وقوة تدفع بها غیر الملائم او لا الثانی المرض الکلی المنتج للعدم والاول هو الصحة ولو غیر کاملة وهذه الدافعة
الدفع اما ان یکون الی الاعلی فقط او الزیادة فی دافعة الاعضاء المستقلة وهذا هو القیء والتهوع کما ستقف
علیها او الی اسفل لقوة الدافعة العلیا او الجاذبة السفلی وهذا هو الاسهال قدم الاسهال علی التکافؤ الفعلین المذکورین
وهی الهیضة واین عبارت صاف دال است بر آنکه در ماهیت هیضه قی هم داخل است راقم آثم گوید که تحقیق درین
مقام این است که هیضه بر دو قسم است یکی تامه و دیگری ناقصه اگر اسهال و قی هر دو باشد او را تامه گویند و اگر تنها قی بود
او را ناقصه خوانند چنانچه در تذکره اولی الالباب بیان اسهال است وهو ما واقع من قبل الطبع من غیر ضرر بالقوی ولها
جهات [illegible] لا وجع وهی الاسهال الطبیعی ومصاحبة ما ذکرنا کان [illegible] او استطلاقا [illegible] کانت اولا الحمی حال العداد
الدم وهی الهیضة فان صحب القیء فتامة والا فناقصة و ازینجا ظاهر شد که هیچ اختلاف میان اطبا باقی نماند زیرا که کسانی که قی
و اسهال را در تعریف هیضه داخل میکنند چنانکه فاضل شیخ [illegible] الدین سمرقندی در تعریف هیضه تامه میکنند و کسانی که قی را داخل
نمیکنند تعریف هیضه ناقصه میکنند و برین تقدیر احتیاج بتاویلات رکیکه باقی نماند لعل الحق لا یتجاوز عنه والحق احق بالاتباع
و کیفیت عروض این است که چون [illegible] سبب [illegible] و نفس هوای [illegible] استعمال ماکولات [illegible] فزونی [illegible]
در [illegible] جمع گردیده [illegible] چون این [illegible] طبیعت گران [illegible] طبیعت [illegible]
فوق و اسفل دفع خواهد کرد علی الخصوص وقت فساد طعام در معده زیاده تر طبیعت گران خواهد بود و طبیعت بسوی دفع آن
متوجه خواهد شد و گاهی طبیعت بسبب [illegible] ماده فقط القی [illegible] میکند و گاهی باسهال کیف ما اتفق بدانکه در اکثر این
قبل از عروض این عارضه تخمه و اختلاج قلب و غثیان و سقوط اشتها و ثقل و کرب [illegible] و کسل اعضا و [illegible] بالفعل [illegible]
دست میدهد و [illegible] آن [illegible] شده [illegible] بابی [illegible] گذشت مستولی میشود و از علامات [illegible]
اسهال و قی [illegible] بسبب [illegible] طبیعت بسوی دفع مواد از اعالی و اسافل و چون این مرض حادث گاهی قی [illegible]
و اسهال قوت بتحلیل میرود و بهلاکت میانجامد و گاهی مواد محتبسه دفع میشود و در قی [illegible] مرارتی باقی بر آید و [illegible]
حال [illegible] اسهال [illegible] اسهال [illegible] علامات [illegible] زیرا که این [illegible] است بر کثرت ماده [illegible] اسهال [illegible]
وال است [illegible] که صالح برای تغذیه [illegible] و کرب [illegible] بسبب [illegible] اولی [illegible]
[illegible] الفضال [illegible] بسوی قلب [illegible] نفس [illegible] اشتعال [illegible] آن [illegible] و [illegible]

وتکلیف هوای مستنشق بدان می‌فزاید عطش بسبب سخونت قلب و ریه و کوه آن [?] اخراج رطوبات و گاهی چون آب
نوشد براه بینی برآید و بروز او این مرض و گاه تا چهار روز امتداد گیرد و نجات نادر الاتفاقیات است ذهول بسبب یبس و جفاف و
تاذی مبادی از ماده فاسده سمیه جفاف لسان بسبب کثرت تصاعد ابخره از ریه قلب بسبب آن غشی بسبب ضعف قلب و عدم وصول
هوای متصل سمی بسوی آن ضعف نبض بسبب اخراج رطوبات اصلیه و ضعف قلب هذیان بسبب تصاعد ابخره متعفنه رویه ببرد
اطراف بسبب نقصان حرارت غریزی و ضعف آن بسبب استفراغ رطوبات و روح بسبب رجوع بالقی ازان بر احمایت بسوی
موضع مالوف تشنج آن بسبب نفوذ رطوبات در فرج اعصاب یا اخراج آن و استیلا یبوست یا دخول ریاح و تحلیل اعصاب
و کبودی لون بشره و زبان و اظفار بسبب انتشار سمیت ابخره احاد جه و نظار صابون [?] بسبب استفراغ رطوباتی که صلاحیت
جزو بدن میداشتند و قلت البول بسبب استفراغ رطوبت و عرق بارد بسبب ضعف طبیعت و قوی ماسکه از امساک
رطوبات و قلت حرارت غریزی و سقوط نبض بسبب انغمار قوت محرکه تحت ماده غذائیه یا کثیر الحرکت یا تاذی قوت محرکه
از ماده فاسده سمیه فرار او بسوی مبادی خود باید آنکه در هر شخص جمیع تمامی علامات مجموعا ضروری نیست بلکه حسب ماده
و استعداد یافته می‌شوند کیف ما اتفق هرگاه تمامی علامات یا اکثری ازان یافته شوند قطعا هلاک خواهد بود لیکن بسا
اوقات مشاهده شده که اکثری ازین علامات یافته شدند و چون تدبیر کامل کرده شده مریض نجات یافت لیکن طبیب را
باید که حداس و صاحب جرئت باشد و از معاینه علامات ردیه مایوس گشته دست از علاج باز نه دارد و کسیکه بعارضه وبائی
مبتلا شود بوقت مرگ چهره و چشمان سیاه شود و گاهی چشمان سرخ شوند و زبان خشک گردد و حرکت بدن سست
و نبض ساقط گردد و بمیرد و این عارضه پیشتر مهلک است بسبب ضعف حرارت غریزی و در شبان و اطفال که در ایشان
اکثر مهلک نمی‌باشد بسبب وفور حرارت غریزی و مزاج و بعضی را هم مهلک است زیرا که ماده عفونت که حار رطب است در ایشان
غالب خواهد بود باب ششم در تحفظات هرگاه خوف فساد هوا باشد و بدن را از رطوبات فضلیه
ممتلی یابند یعنی تنقیه کوشند و از قی و اسهال مفرط هرچه مناسب حال باشد عمل آرند و هرگاه از اسبابی و علامات
که معلوم شده در هوا حرارت محسوس گردد و در تابستان ضرور یعنی تدبیر هوا و ماکول و مشروب و حرکت
و سکون بدنی و حرکت و سکون نفسانی و نوم و یقظه و استفراغ و احتباس کوشند باید آنکه هوا که از ابخره
دخانیه متغیر آن صاف باشد بلکه خوشبو در دیوار ها و سقف ها مختصر بناشد جدید است لیکن اگر بسبب بی سماوی

فسادی عام او را عارض گردد البته ردی خواهد شد و هوایی که در بخار و بطایح مختلط باشند و یا بخار تصعد یافته از زمین
نمناک و یا بقولات مثل کرنب و چقندر و یا اشجار خبیثه مثل جوز و انجیر و یا ریاح عفنه مثل ریاحی که از قتلی یا موتی بجهت
عفونت اکتساب کرده باشند ردی است علی الخصوص هوایی که در ریاح عفنه باشد چنانچه منقول است که در محاربه
بیجاپور بسبب کثرت قتلی عفونت اجسام ایشان در لشکر اورنگ زیب عالمگیر غازی انار الله برهانه وبای عظیم گردیده بود
و ریاح آن هوای ردیه را آنچنان منتشر ساخت که در تمام ملک دکن وبائی عام گردید بدانکه چنانکه غذا جزو بدن
میشود همچنان هوا جزو روح میگردد پس انسان را باید که علاماتی که مذکور شد … و در هوا معلوم شود دریابند که ارضی است
یا سماوی یا هر دو و اگر سماوی باشد از هوای بیرونی پرهیز نمایند و در ته خانها یا مکانهایی که در و روزنها و دروازها
کم باشند اقامت گزینند و اگر ارضی باشد از هوایی که در جدران مسقوف محتبس اند پرهیز کنند و به تبدیل مکان
بپردازند و در مقام مرتفع بیرون شهر قیام ورزند و در قصرها و ایوانها سکونت گزینند و اگر بسبب ارضی و سماوی
هر دو است اندرین صورت خانه بهتر است از صحرا زیرا که خانه محصور است و باید که توجه به صلاح هوا … نمایند
و باید که دروازها و روزنها شرقی و شمالی باشند تا ریاح شرقیه و شمالیه در آید و شعاع شمسی در هر جانب آن مکان
افتد و باصلاح هوا بپردازند و باطراف و در آن اشجار گلهای خوشبو باشد و اگر این هم ممکن نباشد پس بر سبزه بنشینند
و جلوس کنند و باصلاح هوای بیوت مسکونه بپردازند مصلحات هوا برای اصحاب … عود خام عنبر کندر
مشک قسط شیرین میعه سایله سندروس حلتیت حاک قرنفل علک البطم لادن عسل زعفران
مشک سرو عرعر اشنه غار سعد اذخر … بادام تلخ اسارون مصلحات هوا برای اصحاب … صندل
کافور قشور رمان تفاح آس به آبنوس شاخ طرفه ریباس … و مانند اینها بدست آورند و بخور نمایند و صورت بخور این
ست که بر انگاره که لهب نباشد ادویه را اندازند تا دود آن در مکان منتشر گردد نه آنکه انگاره را پیش خود گرفته دود آن
بمشام رسانند چنانکه از عادات عوام است یا در شیشه ساخته در دست دارند و پیاز عنصل … آویزند و سرکه و حلتیت
بر در و دیوار و فرش خانه و سقف باشد خصوصا … سیر و پیاز پرورده باشند حتی الوسع از آن خانه حرکت نکنند و بجای …
و اگر بضرورتی نقل و حرکت کنند پارچه را بسرکه و سیر آلوده بر بینی نهند و زود از آنجا معاودت نمایند الغرض اصلاح هوا …
انسان است از اصلاح هوا باید دانست که بعضی گفته اند که در زمان سابق وبا آمد مردمان مجتمع شده … آمده …

دخول می یا کرده چه هنگام تدبیر دفع نباشد بدانکه امام فرموده که اشیاء عطره گرد اگرد شهر جمع کرده در آن آتش برنهاده دود آن
کثیر از آن بلند شده در هوا آمیزد و مردم بدین تدبیر پردازند آن فساد عفونتی که در هوا آمده بود دفع شده بلکه حسن طبخ و تعفن
یونانیین در اول امراض امام بقراط از همین تدبیر زیاده شد از اتفاقیات است و الا گاهی علاج هوای صاف بالا زجای
بلندی ببرساند و هوای فاسد عفن سمی است که بیش میگیرد مانند از خصوصیت از تدخین نفعی بطور نخواهد رسید و در مکان تکیه بسیار
و تلویح بکنند تا از رطوبات مستعده عفونت فساد که در هوا راه نیابد و روائح طیبه از الفح اشیا اندر برآید و بازیرا که بالطبع فساد
روح اند و مقوی قلب و مصلح فساد هوا و لیس عطر بوبند و پارچه را معطر کنند همچنین از اشیاء عطره تدخین طبوبات کنند و
گاهی چیزی به تو سبب خود دارند تا مشام معطر باشند و پارچه‌ها پوشیدنی از صندل سرخ کرده بپوشند بلکه جا ندارند [illegible]
و چادر بلنگ هم از صندل رنگین باشد و از اغذیه آنچه دم را غلیظ کند و سوره الشکند و حرارت را ساکن کنند
اختیار کنند تا بواسطه هم کیفیت سمیه بدن نرسد و از لحوم پرهیزند زیرا که لحوم دم و حرارت میکنند و نیز لحوم
حیوانات بسبب استنشاق و تنفس هوای وبائی و چه بدین القول که از هوای سمی متاثرند لامحاله از جاده طبعی منحرف
خواهند شد و سمیتی در وی راه خواهد یافت لیکن احتراز از و مناسب و اگر استعمال کنند با اصلاح و بپردازند کشنیز و تخم خیارین
و بهیل جزو اندازند و ترشیات زیاده تر اندازند که مصلح عفونت است و از حلاوات و لبنیات بپرهیزند و از اغذیه
کثیر الحرارت و کثیر الرطوبت و اطعمه سمیه و حریفه نیز بپرهیزند و احتیاط کنند که بکسی طعام نشینند و در طعام اختلاط نکنند
و سریع الهضم را بالبطی الهضم نیامیزند تا موجب فساد هضم نگردد و لیکن در خصوصیت غذا نان گندم جدید با دال مونگ یا
با تخم مخضر و اچار سرکه و پیاز یا اچار نعناع و یا انبه خام و یا اچار لیمو که غذی هرچه [illegible] آید تجویز کنند و بدان
اشتهای صادق است در طعام نیندازند وقت اشتهای صادق غیر کاذب باید خفت مصاحبت نپردازند و نان گرم
موجب عفونت است طعام آن قدر بخورند که معده ممتلی گردد با آنکه آنقدر بخورند که بعد شرب آب قدری اشتها باقی
ماند بس چندان بخورند که بآسانی برآید چنانکه از معده بآسانی برآید لیکن از حرکت خفیف کنند تا طعام
و معده قرار گیرد لیکن اگر طعام در معده مستقر نباشد یا زیاده قلیل بجانب چپ بنشینند تا طعام در اسفل معده مائل [illegible]
قرار گیرد لیکن بجانب یسار تا کبد بر معده برآید و حرارت بهتر هضم باشد باز بجانب راست بنشینند تا انجذاب کیلوس بکبد بسهولت باشد
و اگر مستقر شده باشد لیکن اگر کیلوس شده باشد نه ثانی بیسار بنشیند و اگر کیلوس شده باشد و کیموس که شده باشد

بهمین جهت نیز چند روز وقتی که طعام در رسیده و طلبی باشد نوم مضر است زیرا که در خصوصیت هضم جید نخواهد شد و بخارات بالا
خواهند شد و افضل نوم آنست که عرق باشد و بعد از نهضت طعام از فم معده و سکون نفخ و قراقر و بعد از غذا حرکت عنیف
تا فاسد نگردد و نیز آب کثیر ننوشند تا در غذا و جرم معده حائل نگردد و طعام جید نشود بلکه در آب نوشیدن توقف کنند
تا غذا از معده منحدر شود و پس آب بنوشند زیرا که این وقت آب ترقیق آن خواهد کرد جهت اعانت بر سرعت انحدار
خواهد شد تا آن اگر حار المعده باشد شرب آب جابت فساد هضم ضروری است و عمده ترین آبها آب چشمه‌هایی ست که بر
باطن حجر جاری باشند و شدید الجریان باشد و جریان آن بسمت مشرق باشد یا شمال و مکشوف و مغایر خفیف الوزن باشد
همچنین آب مطر شیخ گفته که گو این افضل ترین میاه است لیکن عفونت را زود تر قبول میکند زیرا که رقیق الجوهر است پس
از مفسدات ارضی و منفسد هوائی زود تر متاثر خواهد شد و بعض موجب عفونت اخلاط خواهد گشت علامه گوید درین کلام نظر است
زیرا که از رقت لازم نمی‌آید که بزودی عفونت قبول کنند و در داخل بدن فی نه در خارج آن لیکن بزودی ذوال [illegible] و کدرات قبول
زود تر منحدر میشود و آنکه نمی‌باید که عفونت قبول کند و لیکن خارج بدن [illegible] جهت که آب هرگاه صاف ملیا شد لطیفه
رقیق میباشد و در وی قوت لبساطه قریب خواهد بود و این مانع است از استعداد عفونت و آنچه آلوده ازان اگر آب
عیون مطر بهم رسد منها و الا آنچه جوشیده یا [illegible] سرکه استعمال کنند تا بسبب جلا و سرعت نفوذ کیفیت ردیه
را زایل گرداند و از عفونت باز گرداند و هرگاه باز فساد ارضی باشد حیوانات ذی الحس [illegible] کور شده [illegible]
باید که آنجا [illegible] نگذارند و آب بجز بنوشند و اگر [illegible] بالتعریق یا طبخ بنوشند اولی بود و با قدری سرکه مناسب
و باید که آب بشدت البرد نوشند تا حرارت ضعیفه را منطفی نسازد و بسیار هم نیاشامند غسل هم نسازند زیرا که احتقان
حرارت خواهد شد و استعمال آب باید در ایام عفونت هوا [illegible] مفید نیست زیرا که برد او مقوی معده است
[illegible] ماسک از قوت میدهد و مقدار قلیل ازان تسکین عطش اکثر می‌کند و نیز آن مانع صعود بخارات
[illegible] دفع اختلاط از عفونت باز میدارد و با [illegible] مزاج قلب با اصلاح می‌آرد و حرارت تش را دفع میکند
کما ذکر العلامة و عطش صبر کنند تا در ریح علت نگردد و بهار نوشند و از حرکت کثیره شدید [illegible] بپرهیزند زیرا که ازین حرارت غریزی
تحلیل میرود و نیز محتاج کثرت استنشاق [illegible] هوا فاسد مزاج روح را فاسد میگرداند و حرکت و سکون لازم گیرند تا
محتاج کثرت استنشاق هوا فاسد نشوند که مزاج روح را فاسد [illegible] اعتدال بگردد [illegible] یعنی گهواره [illegible]

و ریاضت حرکت دادن آن هم از جهت سکون هست زیرا که در نهایت نمو اجتماع فضلات خواهد شد و در آن حرکت تحلیل
و تلطیف رطوبات بر وفق دست خواهد داد و اگر نتوانند مشی معتدل [illegible] دارند تا حرارت غریزی و انتعاش باشد و فضول [illegible]
تحلیل رود و از حرکت نفسانی مثل [illegible] غضب و فرح و فزع و غم و هم و غیره پرهیز کنند تا حرارت غریزی تحلیل نرود و روح
[illegible] نمایان گردد و احتباس موجب عفونت است زیرا که احتباس را کثرت رطوبت لازم است و در عفونت تصرف حرارت غریزی
در تعفین خواهد بود و حرارت غریبه بر وی مستولی خواهد شد و این هم موجب عفونت است [illegible] استفراغ طبیعی که احتباس آن لازم است
هر چند [illegible] باشد و محفوظ باشد تا صحت محفوظ باشد و باید که جماع ترک کنند تا [illegible] طبیعی نگردد و بدن ضعیف نشود و قوی تحلیل
نرود و از [illegible] و غذا [illegible] پرهیز کنند زیرا که [illegible] و قوت [illegible] راه می باید و از فواکه [illegible] پرهیز کنند تا فساد
و عفونت [illegible] و حمام نکنند و از آب [illegible] و از [illegible] فضول
اگر [illegible] باشد از آب [illegible] کنند [illegible] بدن از [illegible] غذا باشد یا استعمال [illegible] و [illegible] نمایند زیرا که [illegible]
که در رطوبت قلت خواهد شد [illegible] عفونت [illegible] خواهد [illegible] و اکثری [illegible] اوقات [illegible] دل و جگر [illegible] مثل
صندلین کافور و کشنیز [illegible] و غیره [illegible] تا حرارت قلب [illegible] نگردد [illegible] از کثرت [illegible] باشند
و نیز باید که [illegible] زیرا که [illegible] حاصل است [illegible]
که [illegible] اخلاق [illegible] اطفال [illegible] باشند زیرا که از ضعف [illegible] مزاج ایشان [illegible] اعتدال
و نیز چون در ایشان رطوبت که ماده عفونت است موجود است لهذا اصلاح مزاج ایشان زیاده تر می باید و رعایت تقویت قلب
[illegible]
[illegible] خود داره و اگر [illegible]
صندل سفید کافور خالص زعفران [illegible] با لعاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اطفال بعد اصلاح [illegible] و غیره با اصلاح احوال مرضعه بپردازند و جمیع اموری که در تدابیر [illegible] مذکور شد بکار برند و اگر [illegible]

اختلاط هوای عفونت مطلع گردد و حتی الوسع تشنیع نزد هند اگر چاره نباشد باصلاح شهر نپردازند و در بلده که هوای آن باقی باعتدال
نقل آن نمایند و خود را در مهلکه نیندازند و شرع هم ممانعت ازین نکرده از حضرت عبدالرحمن بن عوف مرویست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه
و سلم هرگاه بشنوید که در جایی وبا است پس آنجا نروید و اگر در جایی که هستید وبا شود پس از آنجا مگریزید باقی ماند اینجا سوال جواب
طلب آنکه هرگاه با فساد جوهر هوا اقرار یافت پس شارع چرا رخصت فرار از مضر نداد جوابش آنکه هرگاه هوای بلدی را مرض بعد از
دیگر گاه بعد اخری استنشاق کنند و اثر این هوا به قلب با طول حبس السبب طول لبث و دوام استنشاق مستحکم
میشود پس عدم استحکام سبب اگر بالفرض از بلده به بلده نقل کردند سود و بیان مترتب نخواهد شد بالخلاص از قلیل هوا
خواهد بود و اگر شارع رخصت میداد هر گاه شد تمامی اهل بلد بگریختند کسی از متهمین که به تهیه علاج و ماکل مشارب شان
پردازد باقی نمی ماند پس ایشان قطعا هلاک میشدند و نیز اهل ایمان با هم مثل اعضای انسانی اند پس اگر در عضوی بسبب مزاج و
عارض گشت قطع آن مناسب نیست همچنین اینجا هم پس از عروض عارضه قطع هم مناسب حال نبود سعدی فرماید
بنی آدم اعضای یکدیگرند * که در آفرینش ز یک جوهرند * چو عضوی بدرد آورد روزگار * دگر عضوها را نماند قرار * و اینجا
خلاف آن لازم می آید و نیز هرگاه بدوام استنشاق در قلوب اهل بلد شان فساد هوا اثر کرده گشت و ایشان بجای دیگر فرار کردند
و آنجا هم باد هوای ایشان نخواهد گذشت پس آن بلده هم گذشته بجای دیگر فرار خواهند کرد پس این خطر عظیم بحال ایشان
راه خواهد یافت و اینجا واضح شد که آنچه حکیم محمد حسین در مجلد پنجم از کتاب جامع الجوامع تحریر ساخته که اگر تواند شد که نقل
بلده و جایی کند که در آنجا وبا نباشد و نرسیده و سرایت نکرده نماید بهترین تدابیرست و عمل نمودن بآیه [illegible]
ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة انتهی دور از صلاحیت و کسانی که در مرض وبا گرفتار شده باشند تا توانند از مصاحبت آن
احتراز کنند زیرا که ابخره [illegible] لامحاله از بدن ایشان برخواهد خاست اختلاط خواهد شد پس اگر کسی هوای مذکور را استنشاق کرد و عفونت
که مبتلا عارض شد بالای گردد و درین ایام قی با مسهل نگیرد تا اخراج ملوثت غریزیه نگردد و ضعف در قوه راه نیابد و اگر احتیاج
باین پیش آید که از آن گریزی نباشد از اهلیله و بلیله و گل سرخ و تمر هندی وغیره بگیرند و تقویت قلب ملحوظ دارند و استعمال
مفرحات از خل و لیمو و تمر هندی و آلوی بخارا وغیره بیشتر دارند تا حرارت غریبه که قابل عفونت است بشکند و بلاد جنوبیه حار طبیعت
و مستعد عفونت اختلاط [illegible] از ضروریات است ازین جاست که اهل [illegible] استعمال حموضات بیش از بیش مینمایند و غذا بدون ترشی استعمال نمی کنند
حکیم [illegible] قدس سره گفته که برای دفع وبا قتل کلاب بعضی بلاد ماوراء النهر معمول اند آنهم گویند که در عهد شاه فرخ سیر یا [illegible]

از جانب جنوب دیار برابر یعنی قتل کمال حکم داد و چنانچه قتل عام کرد بدین تا سه روز رسید ندانند و با آتش سوخت [illegible] و گویند که آثار آن حال
از انجمله که مشهور و لیبیه هست در ایام و با که مشهور بود و بر آن اشیای محذوره مثل مرغ و چیزی نمی‌ساختند تا هر دو اهل آن و با مقتول
هست که در زمان سلطان در دیوکاون که قریه ایست در نواح جونپور و با عام گردید چنان حیات سکنه آنجا را هلاک کرد
تا آنکه جمله هلاک شدند فقط یکی افیونی باقی ماند **فایده** اگر خواهند که دریابند که در فلان شخص اثر وبا هست یا نیز
بر فراش او یکی بیضه نهند و جا بلیست و چار ساعت گذارند اگر فاسد برآید یابند که در آن کس اثر وبا هست و الا فلا قال

لبعض المحققین قلیل من العلم من رائحة الوبا بان یوضع بقرب منامه فرشه بیضة او بیضتان و اکثر فان فسدت بعد مضی اربعة
عشرین ساعة ففیه رائحة الوبا فلیجتنب **معجون** برای دفع تغییر هوای با مجرب قیراطی از آن باستعمال آورده شود
و در سرغوش بنفشه گرد ببینی تدهین کرده شود و این از اعظم مفرحات هست و خفقان را نافع و منعش و مقوی اعضای رئیسه
قوت او تا ده سال باقی ماند صفحه گل بنفشه گل سرخ لسان الحمل مرزنجوش گل ارمنی درونج عقربی صندل سفید بهمن سفید
کشنیز خشک که در سرکه پرورده باشند صبر زعفران طین مختوم مصطکی حب اترج مقشر بسد احمر کهربا طباشیر لادن عنبر
یاقوت سرخ کوفته بیخته شده وزن نصف رطل گلاب که در وی قیراطی پادزهر محلول باشد اندازند بعد از آن در قند سفید
سه چند وزن ادویه پخته قوام آرند و معمول معجون سازند **معجون** مقوی قلب و معده و مشهی و مفرح و دافع ضعف دماغ و برای تحوت
اخلاط و تغییر هوا مفید کهربا شمعی بسد احمر یشب سبز صندل سفید مروارید ناسفته یاقوت سرخ دانه هیل گل گاوزبان ابریشم
آمله زهر مهره خطائی طباشیر کبود برگ گاوزبان ابریشم خام مقرض گل سیوتی زرشک منقی آب آمله سبز آب سیب
آب انار شیرین آب نارنج آب به آب لیمو آب ناریل شربت آلو آمله مربی قند سفید چار چند وزن ادویه یا بقدر کافی
ورق طلا ورق نقره بدستور معجون سازند **معجون** جواهر مهره مقوی قلب و معده و دماغ و سائر اعضای رئیسه و دافع عفونت
و فساد هوای وبائی مروارید ناسفته آبدار کلان یاقوت رمانی زمرد سبز زبرجد زهر مهره خطائی فیروزه نیشاپوری
زعفران یاقوت زرد یاقوت سفید یاقوت کبود بسد احمر مرجان سفید عقیق سرخ عقیق زرد لعل بدخشانی
کهربای شمعی طباشیر کبود یشب سبز جدوار تحفه عنبر اشهب حجر الیتیم مشک خالص ورق طلا ورق نقره یا حسب مرضی
آنها را در هاون سنگی طلائی یا نقرئی کوبیده بعرق کیوره یا عرق گاوزبان یا گلاب در کهرل سماق سحق کرده باید
نرم شود اندر احتیاط باید که مثل سرمه شود و اگر بال و یشم [illegible] شود باید نمود [illegible]

تا جمیل ربائی لیسا بیند و نگاه دارند تا همه نشک شود پس عمره البسا بیند و ورق طلا و ورق نقره را در بیت البیت باریک بایه

حل کنند یا همه اجزای متحمل شوند پس از طرف آب بر بنا بیند و این اوراق را در آن جل معده ساخته نگاه دارند تا اوراق در آب

حل شده بیند پس آن آب را بینداز ند و اوراق را با همه اجزای آمیخته بجا رود و به مصقول آمیخته چند مهره بسا زند و در تا ب

آمیخته حرکت دهند بعده ورق طلا چسپا نیده با حتیاط تمام در ظرف طلا یا نقره نهند و لطف لله رساله سرخ سائیده با نشر سبیب

یا سیب بسرشته تناول فرمایند بعضی محققین نوشته اند که روفس طبیب که از قدمای یونان و قبل جالینوس بود جمعی که تبز

داده بجز و جزو هر یک جزو لسان عصفور نصف جزو تا ز بان بولوس که از متاخرین اطبای یونان بود همین بیان این حب

مستعمل بود و هرگاه کتب بولوس یا ز بان تازی ترجمه شد ند مترجمان واحدی از اطبای عرب ماهیت لسان عصفور در نیافتند

زیرا که وجود ش در آن زمان نبود لیس بجای لیس زعفران بوزن لسان عصفور نهادند و در زمان ما هنوز به همون طور که مستعمل است این

را فرح حب جالینوس گویند و سلامیین حب البقی خوانند و شیخ الرئیس در قانون لوزن آن هم اداویه نوشته و مجمل که هیئت مرکب باشد

لیکن حکیم علام محمد در رساله خود نوشته که کلام شیخ الرئیس ابو علی سینا بر تشادی او و زن آن دوائیه که مذکور شد اشاره میکند و نه نهند که

حکمای عرب در وضع زعفران بجای لسان عصفور راه صواب پوییدند زیرا که صبر مقوی معده است و استفراغ رطوبات کنند

و مرکی مانع عفونت است و زعفران مفرح قلب منعش حرارت غریزیه مانع عفونت مصلح ضرر صبر لیس ضرر ش کمتر شد

و این حب را در هر شب معتبر سا با ثلث درهم تا نصف درهم یکساعت قبل از طعام تجویز کنند لیکن حال ده اصحاب بواسیر مجتنب باشند

و متاخرین ترکیب عدیده ترتیب داده اند افضل آنها این است صبر مغسول در ماء ورد سه درهم را آورند که درهم نصف

غاریقون درهم مقدر ثلث درهم مصطکی ثلث درهم کوفته بخته در شراب اجاص اترج لیسرشته و حبوب بند ند بابت مطعم دراو

مفرده که برای حمی بابکار آید اترج پوست آن حار یابس در درجه دوم و ترشی آن بارد یابس در آخر دوم بعضی گفته اند

آن در ایام وبا و فساد هوا مصلح آلست و همچنین ترشی کم دلک آن و شربت افشره او نیز نافع و پوست آن

ملطف و قابض و صاف کننده و مطفی خون از صفرا و مسکن تحیرا صفرا و مقطع مره صفراآلوی بخارا بارد رطب

در دوم مطفی حدت صفراوی تب صفراوی و تشنگی و حرارت دل حدت و التهاب آن و دافع غثیان صفراوی آلو بالو

بارد یابس در آخر دوم قاطع عطش و مسکن حدت و حرارت و ثوران صفرا و خون و غثیان و قی صفراوی و اسهال و مقوی

معده ملین حار و قوت قابضا **افیون** بارد یابس در چارم مانع تعفن اخلاط و فساد آنها و مانع تحلیل روح حیوانی

و دافع اسهال بلکه در بند بستن [illegible] و دوائی نسبت الماس بارد و یابس در چهارم گویند با خود داشتن آن [illegible] باگیری
باشد یا بنوعی دیگر دافع ضرر وباست آملج بارد در دوم یابس در اول سیوم قابض و مانع ریختن مواد بمعده و حافظ
حافظ اخلاط از عفونت و مخرج سوداء و مانع مخالطت سوداء بخره سوداویه و صفراویه محترقه مفرح و مقوی قلب
و معده و امعاء و مشهی انار ترش بارد و یابس در دوم مسکن لهیب حرارت معده و کبد حار و غلیان خون و صفرا
و مانع انصباب مواد بمعده و عفونت اخلاط و دافع قی و غثیان لیکن فاضل انطاکی در تذکره خود نوشته که اطبا نقل کنند
که [illegible] انار و توت بخورد میگفت که تا [illegible] نیست که انار و توت بدو ضرر نرساند بعضی خیره و خوابی هم افزوده اند و گویند
که این هر چهار [illegible] مخلطی کرده [illegible] در بدن انسان زیاده اند فاضل انطاکی گوید که نزد ما چنان شایع است [illegible] که این آنها را
بخورده شوند یا مصلحات و مثل سکنجبین خورده شوند یا از قی و اسهال خارج کرده شوند بادیان حار در اول یابس در سیوم
و در آخر اول مفتح و محلل اخلاط غلیظه و دافع غثیان گویند اگر در ایام وبا حاجت به تنقیه شود می باید که از بادیان کنند
برف بارد در سیوم یابس در دوم آشامیدن آن باعث اجتماع حرارت در معده و تقویت آن هم اگر در ایام وبائی بدان
کنند سودمند بود لیمو بارد در اول یابس در دوم مفرح قابض در ایام وبائی باید خوردن آن نافع باشد گویند در ظرف
روی خوردن یا با خود داشتن در ایام وبائی نافع باشد بهترین آن در حرارت و برودت قریب باعتدال مرطب آخر اول
مفرح مقوی دل و دماغ و مولد [illegible] افزای روح حیوانی و نفسانی ترش آن بارد در اول یابس در دوم مقوی معده و جاذب و عصاره
آن دافع قی و قشر آن معتدل در حرارت و برودت و در دوم یابس افعال [illegible] تبدیل اقسام آن مفرح و مقوی
[illegible] ارواح حیوانی و نفسانی و خوردن آن نهار قاطع غثیان و مقوی کبد و معده و قشر آن مانع قی و تخم آن مسکن حرارت [illegible] گویند
در [illegible] بالخاصیت [illegible] حار در اول یابس در دوم مفتح و ملطف اخلاط و منقی مجاری غذا و مدر بول [illegible] گفته
که مقوی معده است و در دفع وبائی [illegible] حار و یابس در آخر سیوم با قوت تریاقیت و آشامیدن آن
جهت [illegible] که باقی اسهال باشد و بند نشود و [illegible] قی [illegible] که بهیچ چیز بند نشود مقدار یک حبه
با [illegible] با ادویه مناسبه یا باد [illegible] یا گلاب و یا آب [illegible] حار رطب در دوم [illegible]
و غثیان [illegible] معده [illegible] خصوصا با پوست [illegible] خوردن آن با شکر مصلح هوا در وبائی [illegible]
حار و یابس در آخر دوم با قوت تریاقیت رافع غثیان و قی صفراوی و خفقان و در ایام وبائی بو کردن [illegible] اسهال و قی

نافع **پیاز** حار در آخر سیوم یابس در اول سیوم مفتح سده و مقوی شهوت طعام و دافع مضرت آب و هوای وبائی پیاز نگار
خاصه با یابس در سیوم که دافع انواع سمیه مختلفه باشد یا جاری **راقم آثم گوید** که برای هیضه وبائی لغایت موثر است
و مرارها بار بتجربه رسیده **تخم خشخاش** بارد در دوم رطب در اول قابض شکم و گویند که خشخاش در ایام
وبائی بهتر است که توانند قدر هضم نوش کنند نافع بود **تخم خرفه** بارد در سیوم رطب در دوم گویند بهترین تخم‌ها
است در ایام وبائی **تمر هندی** بارد در اول یابس در دوم لطیف و مقوی قلب و معده و مسهل صفرا و قابض شکم و مسکن
غثیان و قی صفراوی و [illegible] و دافع عطش و برای هیضه صفراوی لغایت مفید و باید که آب زلال آن گیرند و از دست
نمالند و الا موجب سده و تنفر طبیعت و غثیان و قی میگردد و در ایام وبا در جمیع اوقات آشامیدن وی نافع است
مخصوصاً در بلاد و اماکن که استعمال آن نسبت بدیگر بلاد بیشتر است [illegible] طبعی خود شمارند **جدوار** حار یابس
در اول سیوم مفرح و مقوی قوی و اعضای رئیسه از دل و دماغ و کبد و تقویت احشا نماید و دافع هیضه و جهت دفع وبا در ایام
وبا مداومت نمایند **راقم آثم گوید** که برای [illegible] از ادویه جلیله است لیکن [illegible] مشابه [illegible] باید که
اول امتحان [illegible] استعمال آرند **حلتیت** حار در چهارم یابس در سیوم برای دفع ضرر هوای وبائی برای بلغمی مزاجان
دیگر نافع‌تر از تریاق است **خاکشی** حار در دوم رطب در اول مقوی معده و هاضمه و دافع سمیت هیضه **فائده** وبائی
نیز بالخاصیت صحیح و مفید اند **ریباس** بارد یابس در دوم ملطف و با قوت قابضه مفرح و مقوی معده و احشا
و جگر حار و قاطع قی صفراوی و تشنگی و غثیان و مسکن حدت صفرا و خون و دافع وبا **زرشک** بارد یابس در سیوم قاطع صفرا
مسکن تشنگی و حرارت معده و جگر و آب آن نافع غثیان و قی **زعفران** حار در دوم یابس در اول مفرح و مقوی قلب
و حواس و مصلح عفونت اخلاط بلغمی بالغ و حافظ آن از تغیر و فساد **زهره** بارد در دوم یابس در سیوم مفرح و مقوی حرارت غریزی
و ارواح دل و دماغ و کبد و بعضی گویند اگر یک [illegible] از [illegible] بخورند و همراه شربت [illegible] امثال وی [illegible] منع ضرر وبائی کنند
زهر مهره خطائی معتدل در حرارت و برودت و یابس در دوم مقوی حافظ قوی و ارواح بالغ ضرر هوای وبائی
و مانع تعفن اخلاط و ازاله سمیت آنها و جهت اسهال و قی هیضه و با با گلاب یا عرق بید مشک مفید است **سماق هندی**
حار در سیوم یابس در دوم حافظ ارواح اخلاط مفرح مقوی [illegible] **شکر انگوری** بارد و یابس در دوم [illegible]
بدل [illegible] عسلی گرم‌تر قابض [illegible] سریع النفوذ و مقوی معده و جگر حار و مصلح فساد [illegible] لهذا پاشیدن آن در ایام وبا در مسکن [illegible]

مفرح بود و مسعد حار در اول یابس در آخر دوم مجفف مخرج عفونات و در ایام وبائی بخوردن نافع بود سماق بارد در اول

در دوم قابض و رادع و مقوی و مدبغ معده و احشا و مانع انصباب فضول به معده و امعا و دافع غثیان سوق الشعیر

سرد و مجفف رطوبات معده و مقوی آن و مسکن حرارت و حدت صفرا و غثیان در ایام وبائی اگر احتیاج به آن باشد

بهمین اکتفا ورزند لاکن باید که بخورند و باید که در آب تا زمین ابر شوند سیر حار و یابس در سیوم مجفف رطوبات معده

آن با مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال حافظ صحت مزاج و دافع مضرت هوا و وبائی بعضی خصوصا با گوشت

بعضی گفته اند که در ایام وبائی باید خوردن و از صواب بعید است و در تحقیق سیرهم اصلاح هوا است سیب حار و تر

رطب در دوم مفرح و مقوی دل و دماغ و جگر اکثر و نیز مقوی معده و مانع انصباب فضول به معده و مشتهی شربت آن

دفع وبا را سودمند و مسکن حرارت و بو کردن هم خیلی مفید است صبر حار و یابس در دوم گویند در دفع حار صفرا بیست که

منع عفونت کند لیکن بدون مصلح که زعفران و کتیرا است استعمال نباید آورد و نشاستهٔ آن در ایام وبائی

نافع است صندل سفید بارد در سیوم یابس در دوم مفرح و مقوی دل و معده و رادع و قابض با ترتیب

در ایام با سنبل مفرح شربت و طلا بر علی الصدر و القاب بالکبد و تمہیدا و چھونکا مستعمل طباشیر بارد در دوم یابس

مفرح و مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حار و مسکن التهاب و عطش و قاطع تپ صفراوی گویند مانع عفونت است در ایام وبائی

ضماد و طلا بر علی الصدر و البطن نافع شربت عدس در حرارت مایل به اعتدال یابس در دوم نفاخ بطی الهضم مولد خون غلیظ

مسکن غلیان خون در مخالط آن مانع سلوک آن در عروق اگر مقشر کرده با سرکه پزند مقوی معده و دل گویند در ایام وبا

بهترین اغذیه است و دار و الطالکی نیز است اکل آن قبل سوده عقیق بارد و یابس در دوم گویند خاصیت مهال

منت و مقوی قلب و معده در ایام وبا شربت و جگر نافع بود و شیر حار و تر در دوم یابس اول حافظ ارواح و دهنیت حیوانی نفسانی

طبیعی لعابیت مفرح بیشتر و مقوی است مخصوص با البه و منبسط حرارت غریزی و دافع ضعف معده کبد است

آن جهت رفع وبا و بخوران مصلح هوا و وبائی و لوبیدن آن هر یابس مقوی الاعضا و حار در آخر دوم یابس سیوم

مقوی حواس و قوی دماغ و قلب و کبد و معده و احشا و مزیل رطوبات عفنه معده در ایام با بخور و نافع بود اصلاح هوا

وبائی نماید عاقرقرحا حار در اول یابس در دوم مقوی دل و دماغ مفرح بالعرض مصلح فساد هوا

وبائی مجفف العافیت بیش بهترین مسهلات باشد در ایام وبا اگر محتاج مسهل شوند فیروزه بارد در اول یابس

مفرح و با قوت و با تبریت گویند در ایام طاعون همراه داشتن آن بجز در دافع بوده نظر در آن نیز نافع **کافور** بارد یابس
در آخر سیوم مفرح و مقوی دماغ و قلب و روح حیوانی و نفسانی و مصلح هوای وبائی چنانچه بخور وی شمیدن و آشامیدن
وی طلای وی بر سینه و جگر نافع تر و دافع عفونت از هر روئیت [illegible] الفیلسوف بدلاشی کالکافور لمن غلب علیه العفونة
کاهو بارد رطب در اوائل دوم مولد خون صالح رقیق و دافع ضرر آب هوای وبائی **کراع** گرم تر سوکه بیس لکن غلیظ
محمود و قلیل الفضول سریع الهضم در ایام وبا از بهترین اغذیه است و اگر با حموضت لیمو یا تمر هندی یا سرکه یا نجگان استعمال
نمایند لذیذ است و برودت آن کمتر گردد **گشنیز** بارد یابس در دوم مقوی دماغ و قلب و معده و حابس اسهال و دافع [illegible] و لعام
و بائی در طعام گشنیز زیاده استعمال کنند **گوشت** بارد یابس در دوم مفرح قابض و مقوی قلب حار و معده کبد گویند در ایام وبائی
[illegible] وی نافع است [illegible] اسهال صفراوی استعمال [illegible] **گل ارمنی** بارد در اول یابس در دوم چون چند روز در پیش از حدوث
وبا در ایام وبا با کمی گلاب یا آب گلاب بخورند کثیر النفع است **گل سرخ** مرکب القوی مقوی قوی [illegible] مفرح مصلح هوای
وبائی است [illegible] و دسته گل آن [illegible] یابس در دوم دافع اسهال [illegible] **گلاب** مرکب القوی [illegible] **آقم آقم** گوید
گلاب [illegible] و با انار [illegible] قلیل النفع است هر قدر [illegible] قوی [illegible] صالحه را حفظ نماید
[illegible] آن [illegible] دافع فساد هوای وبائی است **لیمو** گویند که در ایام وبا بکرات تناول کردن و در
[illegible] آن نافع است **اقم آقم** گوید [illegible] بار [illegible] حار در آخر سیوم
در آخر دوم [illegible] عظیم النفع است حافظ و دافع تعفن اخلاط است [illegible] در ایام وبا نافع **مروارید** بارد در
قاطع اخلاط [illegible] گویند که در ایام وبا
با خود داشتن مفید بود **مشک** حار در سیوم یابس در دوم مقوی قلب و دماغ و سائر اعضاء رئیسه حرارت غریزیه [illegible]
[illegible] در ایام وبا بخور کردن آن [illegible] نافع تر [illegible] **ناجیل بحری** مرکب القوی
[illegible] حافظ قوت و دافع اذیت هوای وبائی [illegible] اخلاط [illegible]
[illegible] اخلاط فاسده [illegible] دفع نماید [illegible]
[illegible] آن [illegible] **نارنگی** [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] اول [illegible] است [illegible] آن [illegible]

قی غثیان و لو چیدن نارنج و پوست برگ آن مفرح و رافع هوای وبائی و فساد هوا و تخم آن با تریاقیت **اقسام آشم** گویند جمیع اجزای
این نبات مفید نقرس و مقوی معده که بر گویند و رایام وبا نافع است شربت اجملا **آمیل خرد** ما یا بس در دوم مفرح باطلب
جالی محلل و رافع غثیان و تهوع و قی و حابس بطن **یاقوت** در حرارت و برودت معتدل و حابس در دوم مفرح و تمسک و رافع آشامیدن
یکدرهم آن برای تغیر هوای سم با و حافظ حرارت غریزی و تقوی حیوانی و تعلیق آن بالخاصیت جهت منع تغیر و با و دردهان اشتن آن ایضا
امان و بای چنانچه داود انطاکی در تذکره اولی الالباب نوشته من المجرب حمل الیاقوت و المرجان و حمل الزمرد و حمل اللؤلؤ و حمل البلور
لسان باریبس در آخر دوم آشامیدن آن جهت تقویت قلب و معده گویند که در وسن وبا در ظرف لیشب آن آشامیدن نافع
و شربت حماض نیز نافع بود **باب هشتم در معالجات بدانکه** نزد قوم هر مفید وبائی باشد باید آن را اخراج ممکن شود و الا آن را سفید کنند
و مواد هم کمتر خارج شود زیرا که فساد بدین ماده تکمیل با تیز و مقرر یا بلغم یا رطوبات صالحه خروج نمایند بیش گاه گاه جمع شد با عارض گردد و باید که
معده تنقیه ست بایدا اگر قی نباشد علامت آن گیر انی معده با جهت قی یا اسهال باشد و جهت آن اختلاج کرب و قلق معده و دغدغه آن و جشاء
علاج در تحلیل کمالا هوای را خشت قی کنند و دیگر سکنجبین و گلاب انجبیر و مخلوط نموده قی کنند اگر از یلیا معده کما ینبغی صاف نشود چند بار
قی کنند تا خوب صاف شود و اگر بادجود تنقیه اسهال منقطع نشود پس اگر علامت صفرا غالب باشد در آب لیمو یا غوره شربت انار ترش حل کرده
و تا آنکه تنقیه تا تعد اغذیه ما نوشند و شربت انار چهار بنوشند و دیگر در آب انار زرشک شربت انار ترش حل کرده بنوشند و دیگر در گلاب
انار ترش حل کرده بنوشند و اگر کسی را از گلاب نفرت باشد بجای این عرق بیدمشک عرق کیوره اضافه کنند و دیگر آلو بخارا زرشک
پوست ترنج پوست پنجگانه کاسنی گل سرخ گلاب کرده بالیده صاف نموده شربت انار ترش حل کرده بنوشند و دیگر زرشک تخم خرفه زهر مهره طباشیر
بجوشانند گرفته بار یک سا ییده و شربت انار ترش شیشه قدری قدری بلیسند و عرق آن گلاب خالص شربت آلو حل کرده بنوشند و دیگر در گلاب
کاغذی آمیخته و پس لیمو باشد بنوشند و دیگر تخم لیمو در آب انار ترش گلاب خالص سا یید قرص زرشک قرص لیمو بنوشند و باشند
کاسه ست آتشنگی افزاید اگر ... بنوشند معده ... زهر مهره ... طباشیر کبود در گلاب و شیره ... شیره کشنیز خشک شیره زرشک
گلاب آب سیر و ... صاف نموده شربت انار ترش حل کرده بنوشند و گاهی ... عرق بیدمشک اضافه کرده بنوشند و چیزی که ... تا ... شود
قابض ... کنند و وقت ... بدن ماده ... خروج رطوبات صالحه استعمال قابضات ... **سفوف حابس** **مقوی** **حرارت**
غریزی ... زرشک ... تخم خرفه ... کشنیز خشک ... انار ترش ... طباشیر کبود زرد ... پوست ترنج کشنیز خشک ... ۱

آمیخته بلبنیه ضماد کنند قی و اسهال را باز دارد زرشک منقی زرد ورد گلاب سائیده بر معده ضماد سازند دیگر آمله منقی گل سرخ
کشنیز خشک پوست بیرون پسته زرشک منقی کافور خالص آب انار سائیده بر معده ضماد سازند دیگر زرشک منقی طباشیر کهربا زرد ورد
گل سرخ صندل سفید کافور خالص بعرق بیدمشک آب انار میخوش سائیده بر موضع کبد ضماد سازند دیگر سفرجل آس عود [illegible] اقاقیا
تخم کاسنی گلنار فارسی آرد جو مقشر بازوی سیب غیر مقشر برگ حنا و سرکه سائیده ضماد سازند و بر اطراف مالند اگر غثیان
باشد در گلاب عرق بادیان سکنجبین نعناعی حل کرده بنوشند دیگر عود غرقی در گلاب چهار ساعت سائیده سکنجبین نعناعی حل کرده بنوشند دیگر
عود تخم در عرق بادیان [illegible] سائیده شربت آلو حل کرده بنوشند دیگر خاکستر سنگ [illegible] در گلاب سائیده سکنجبین نعناعی حل کرده بنوشند دیگر
عود غرقی پودینه خشک در عرق بادیان گلاب سائیده سکنجبین نعناعی حل کرده بنوشند دیگر بادیان عود تخم پودینه خشک در عرق هیل
و گلاب [illegible] سائیده صاف کرده سکنجبین حل کرده بنوشند دیگر شیره زرد ورد شیره بادیان شیره دانه هیل خرد در گلاب خالص سکنجبین حل کرده
دیگر ساذج هندی هیل [illegible] پودینه خشک در گلاب [illegible] سکنجبین حل کرده بنوشند دیگر [illegible] در گلاب عرق بادیان سائیده بنوشند دیگر [illegible]
سائیده بنوشند دیگر [illegible] خالص [illegible] گلاب سائیده بنوشند دیگر ساذج هندی کشنیز خشک هیل [illegible] پودینه خشک [illegible]
[illegible] عرق بادیان گلاب [illegible] بنوشند سکنجبین قاطع بلغم و حابس قی [illegible] مقوی [illegible] زرشک منقی [illegible]
[illegible] سنبل الطیب تخم کاسنی بادیان [illegible] در گلاب [illegible] سائیده [illegible] آب انار [illegible]
[illegible] پودینه [illegible] عرق نعناع [illegible] قند سفید [illegible] سکنجبین [illegible] دیگر زرد ورد [illegible] گلاب سائیده بر معده ضماد سازند
دیگر پوست بیرون پسته [illegible] چهالیا [illegible] پودینه خشک [illegible] سفید بادیان بگلاب سائیده بر معده ضماد سازند سفوف قابض و
منعش حرارت غریزی [illegible] پودینه خشک کشنیز خشک [illegible] زرد ورد [illegible] ساذج هندی جدوار خالص [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] سفوف مشترک النفع حابس قی و اسهال و مقوی و منعش حرارت
غریزی و [illegible] زرشک منقی [illegible] پودینه خشک کشنیز خشک [illegible] طباشیر [illegible] زرد ورد
[illegible] ساذج [illegible] جدوار خالص [illegible] کنول گته زعفران [illegible] سائیده [illegible]
حابس اسهال و قی و منعش حرارت غریزی [illegible] مساوی الوزن [illegible] سائیده [illegible]
[illegible] حرارت غریزی [illegible] و اسهال [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] مشترک النفع [illegible]

و همچنین چون رطوبات اصلا با استعمال آن آورده شود و لیمو خالص یا زعفران حسب طبیعت بخورند و معتدلان قدری گلاب

نوشند حسب معمول بعضی از اطبا برای دفع هیضه و بائی سمیت آن نافع [illegible] سیاه یا سفید

در نگینی [illegible] از انگشت سوراخ کرده پر کنند و در مکانی محفوظ باز دارند تا هشت روز و در [illegible] آن [illegible]

مع [illegible] و فلفل سیاه با [illegible] کنار [illegible] [illegible] [illegible]

همراه [illegible] بنوشانند و در [illegible] نیکو ملحوظ دارند که بدین [illegible] [illegible] [illegible] رطوبات [illegible]

و [illegible] [illegible] بیست [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ترک [illegible] مردم [illegible] با گلاب آمیخته [illegible] [illegible] [illegible]

یکی از آن [illegible] ان شاء الله تعالی نافع خواهد بود و [illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible]

[illegible] آب سرد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible]

حرارت [illegible] [illegible] طبیعت آب سرد [illegible] خواهد بود [illegible] اگر حرارت [illegible] [illegible]

در گلاب [illegible] کرده [illegible] [illegible] بنوشند دیگر آلو بخارا در آب سرد تر کرده [illegible] گرفته بنوشند دیگر [illegible] گلاب [illegible]

بنوشند دیگر گلاب عرق [illegible] الثعلب آمیخته بنوشند دیگر در گلاب [illegible] [illegible] [illegible] کرده [illegible]

[illegible] دیگر صندل سفید [illegible] [illegible] [illegible] گلاب [illegible] ضماد سازند و اگر از حرارت [illegible] [illegible]

[illegible] گلاب [illegible] و اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و اشیاء بارده [illegible] [illegible]

[illegible] الحاصل [illegible] [illegible] [illegible] آلو بخارا [illegible] عرق گاوزبان گلاب کرده [illegible] گرفته

بنوشند دیگر گلاب عرق گاوزبان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حرارت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] زیرا که [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

وغیره گردد چنانکه بعض از جهت مشاهده شده و ارباب انگریزی برای تسکین عطش آب سرد دهند و بعضی از ایشان در رساله و کتاب
خود نوشته‌اند که چنانچه بارها آب سرد دهند زیرا که آب سرد خون منجمد را رقیق کند و از کثرت قی و پیچیدگی نگذارند و بسبب فساد خود
آب را قبول نمیکنند آخرکار قی و اسهال ازین عمل توقف میشود و اگر تشنج باشد پس اگر امتلائی هست علامات آن دفعتاً عارض گردد
و ثقل و کسل و تمدد جلد و امتلاء نبض و غلظ قاروره علاج از گلاب و نمک لاهوری عمل سازند دیگر در روغن گل زعفران حل کرده بگرم
مالش سازند دیگر در روغن گل کافور و زعفران سائیده انداخته بگرم مالش سازند دیگر در روغن گل و روغن عود و عرق عنب الثعلب
سبز مروق آب برگ پان بنگله افزوده بر آتش نهند تا آب بسوزد و روغن باقی بماند چند بیضه زعفران حل کرده بدستور
معمول بگرم مالش سازند و اگر یبسی هست علامات آن تقدم اسباب مجففه مثل قی و اسهال و تشنج قلیلاً قلیلاً عارض شود و بحسب
اخراج رطوبات و ضمور عضو بسبب نقصان رطوبات اصلیه بسبب انجذاب این سبب پس علاج نشستن در شیر قدری بدهند
دیگر بار القرع گلاب آب کوکنار را بپزند دیگر بار القرع در روغن گل انداخته بر آتش نهند چون آب بسوزد در روغن باقی بماند
مالش کنند دیگر روغن کدو مالش سازند دیگر روغن بادام مالش سازند دیگر روغن بنفشه مسکه شیر گاو و پیه کلیان
موم سفید لعاب نبات انداخته مالش کنند و این نوع علاج پذیر نیست زیرا که رطوبتی قایم مقام رطوبت اصلیه نمیتوان شد
چنانکه نکهت مگر صبیان و شبان زیرا که رطوبت در اعضاء ایشان فراهم باشد لیکن اگر بالکلیه فنا آن نخواهد شد و
اگر فنا آن بالکلیه گردد هیچ علاج پذیر نخواهد شد و بعضی ارباب انگریزی در رساله و کتاب خود نوشته‌اند که علاج تشنج نباید کرد زیرا که علامات
محموده است چرا که دال است بر اینکه هنوز طبیعت ضعیف نگردیده این عجب نمی نماید و اگر ریحی هست علامات آن هیچ دفعتاً
و زوال آن بسرعت شود و اکثر در ساقین پیدا شود بسبب آنکه از حار غریزی علاج آن روغن بابونه یا روغن گل یا روغن عود و عرق الدین
مفرد یا مجموعه همچنین روغنهای که در تشنج امتلائی مذکور شده‌اند و همچنین دیگر روغنهای کامل الشفا روغن کاسر الریاح
گاؤزبان جدوار اکلیل الملک صعتر زرد چشم سنبل الطیب ساذج و مصطکی رومی کوفته را در آب کرده صبح
جوش داده صاف کرده با روغن گل افزوده بر آتش ملایم گذارند تا آب سوخته روغن بماند
و اگر سبب باشد لیکن بسبب تشنج دود باشد بتدبیر چنانکه معلوم شود اگر بسبب حرارت و یبوست باشد روغن بنفشه با
مالند دیگر روغن بنفشه یا بادام مالند ترکیب ساختن او آنست که زهره بنفشه در روغن بادام ترتیب نمایند یا مغز بادام در گل بنفشه
و از آن روغن کشند دیگر افیون زعفران کشند دیگر گل بنفشه مغز الاخوین سفید

صندل سرخ صمغ عربی کتیرا گل ارمنی نشاسته افیون خالص زعفران سائیده بسفیده بیضه مرغ لت کرده بر کاغذ مالیده بر زیر دم
لیسیده بر صدغین چسپانند دیگر مغز تخم کدو مغز تخم تربز تخم کاهو مقشر مغز تخم پنبه تخم خشخاش سفید همه را
باریک سائیده فتیله از نسج عنکبوت یا از پارچه ململ باریک کهنه ساخته و ادویه سحوقه ته به ته در زیر و بالای فتیله‌ها
و فتیله را در روغن گاو تازه و روغن مغز تخم کدو و روغن کاهو روغن خشخاش تر کرده روشن نموده دوده اش
مثل کاجل جمع نموده در چشم کشند اگر انتفاخ بطن عارض گردد پس اگر بسبب اجتماع مواد غیر منهضمه است بنقای آن
کوشند پس اگر بجانب اعلی باشد از آب گرم و نمک قی کنانند و اگر بجانب اسفل باشد حقنه بکار برند صفت حقنه در قوت
بادیان پوست بیخ بادیان گلسرخ پوست بیخ کاسنی آلو بخارا در عرق بادیان و گلاب جوشانیده صاف نموده گلقند آفتابی
آب پیاز حقیقند را آب برگ عنب الثعلب سبز اضافه کرده احتقان سازند و اگر بسبب اجتماع بخارات فاسده باشد که از ماده
سمیه منفصل شده در گلاب نیم گرم سکنجبین مخلوط ساخته یکر قی کنند و گویند نوشانیدن گلاب مقوی جیاد در تقویت
از مجربات است صفت آن بگیرند گلاب نیم رو تند قسم اعلی یکصد شانزده تولہ و قطعه نقره مصفی و تولہ و قطعه طلای
یک و نیم تولہ و قطعه آن صاف کرده یازده و نیم تولہ پس از آن از نقره آتش سرخ کرده هفت بار و از طلا پنج بار در آن تن بار
و گلاب موصوف داغ دهند پس محفوظ دارند و عند الحاجت شخص معتدل الخلقت سه تولہ یا شش تولہ نوشانیده باشند و اگر
از ریاح باشد بادیان پودینه خشک پوست زرد ترنج الایچی خرد گلسرخ در گلاب جوشانیده سکنجبین مخلوط ساخته نوشانند

سفوف کاسر ریاح بادیان انیسون تخم کشوث زیره سیاه گلسرخ سنبل الطیب عود غرقی مصطگی
زعفران ساذج هندی ہیل خرد ہیل کلان دارچینی زنجبیل فلفل سیاه نمک سیاه نمک لاہوری کوفته بیخته سفوف سازند
دہوراگل پودینه خشک تخم شبت خلنجان بریان زیره سیاه زنجبیل سنبل الطیب ریوند چینی بادیان کوفته بیخته
سفوف سازند نیم گرم کرده ضماد بالش سازند **روغن محلل ریاح و نفخ** سنبل الطیب سازون قصب الذریره
اذخر پودینه خشک زعفران ساذج هندی دارچینی مصطگی رومی دو ویه نیم کوفته در گلاب تر کرده جوشانیده مالیده صاف
نموده روغن گل روغن بابونه اضافه نموده بر آتش ملایم گذارند تا آب سوخته روغن بماند تکمید خلنجان نمک گل بابونه
سبوس گندم در صره بسته تکمید سازند و همین اجزا برای درد در پاهم نافع خواهند بود و اگر درد بسبب تکانه ماده فاسده
باخراج آن از حقنه کوشند و اگر کرب و قلق طاری شود بسبب صعود ابخره ردی بمعده و قلب باشد یا بسبب خلط فاسد معده باشد سه چهار

ماده از حقنه گرفته و مسکنات و مبردات چنانکه در اول باب مرقوم شد بکار برند و اگر بسبب قروح طرقات اصلیه و صدیدیت مفرط باشد
بمقویات ومسکنات چنانکه سابق گذشته بپردازند و اگر فواق باشد پس اگر بسبب امتلا با خلاط لاذع باشد از گلاب مسحق قی کنند
دیگر زهر مهره خطائی طباشیر کبود زرشک منقی در گلاب سائیده بلیسانند و اگر بسبب تاج باشد لعوب بهی خشک صمغ عربی گل سرخ
گلسرخ کشنیز خشک در سکنجبین یا شربت انار بلیسند و اگر بسبب یبس مفرط بود لاعلاج است و اگر یبس قابل باشد بمرطبات
بپردازند و بیشتر بسبب اشتعال او و جالبیه اول امر سرسام عارض میگردد پس آنرا بنجار انگلسرخ گل نیلوفر گل بنفشه
تخم کاسنی در عرق عنب الثعلب جوشانیده مالیده صاف نموده آب برگ کاسنی سبز آب برگ عنب الثعلب سبز افزوده روغن گل
اضافه کرده شیر خشت ترنجبین افزوده بطور احتقان استعمال سازند دیگر گل بنفشه کشمیری تخم کاهو مقشر پوست خشخاش
گل سرخ تر بسته کدو ترشته خیارین مقشر در آب جوشانیده مالیده صاف نموده نطول سازند لخلخه آب کشنیز سبز آب خیار
آب کدو روغن شیرین آب برگ بید آب سبز آب برگ خرفه سبز گل ارمنی گل ملتانی طباشیر کبود صندل سفید عرق کیوره کافور
خالص عطر خس عطر گل با هم آمیخته لخلخه سازند پاشویه برگ بید ساده تر کدو شیرین گل نیلوفر گل
خطمی گل سرخ در آب جوشانیده مالیده صاف نموده بطور معمول پاشویه سازند و اگر صداع باشد همین تدابیر بکار برند
دیگر دم الاخوین گل ارمنی صمغ عربی کتیرا نشاسته تخم کاهو مقشر گل نیلوفر گل بنفشه کشمیری سفیده کاشغری افیون خالص
زعفران سائیده در سفیده بیضه مرغ لت کرده بر کاغذ مدور منقوش زده لیسیده بر صدغین بچسپانند و اگر جنون باشد برگ
عنب الثعلب سبز برگ کاسنی سبز حب القطن برگ خرفه برگ سنبهالو تخم خربزه عنب الثعلب تخم خیارین گل بابونه تخم ترب تخم
در آب جوشانیده بر مثانه نطول سازند و ثفل آن بر مثانه ببندند دیگر ترب مع برگ ریزه ریزه کرده گل بابونه
تخم خربزه تخم خیارین تخم خطمی گل بنفشه در آب جوشانیده صاف نموده نطول سازند دیگر برگ گوش چا موش پشک
برگ ترب سائیده بر عانه ضماد سازند دیگر کبوتر صحرائی را ذبح کرده خون و عانه ضماد سازند و اگر در اطراف برودت محسوس
شود زنجبیل آرد نموده با ریک ساخته بمالند دیگر ریگ گرم در صره نهاده عضو بار و ببندند دیگر نمک سوده
ضماد چالی صبا ذخیره گوید که هرگاه تمدد و تشنج سیف حادث شود و جلد شکم و سینه و یا سر شود و بیلا رد و بحیه طاهر شود دلیل لازم است
بار چه بسیار به الحلیجی به شانه تا گرمی بدن منجذب شود و معالج این مرض را باید که از معاینه اعراض منکره استقلال از دست ندهد و علاج
را نهایت حمایت و قلب باقی استعداد بر نمیبه سیت و نبض و دیگر علامات در باب بعضی از حمیات خاص گرده شده با و رعایت حفظ قوت عزیز میکرد

اعظم امور است پس اگر حرکت نبض محسوس نشود نیکو تفتیش کنند که آیا بسبب ماده ردی فاسد است که قوت محرکه بسبب
نکایت آن از تحریک باز مانده یا بسبب کثرت قی و اسهال و خروج رطوبات کثیره در صورت اول حقنه بکار برند لیکن حقنه
قویه جسیات نکنند ... در یوقت گل سرخ پوست ... آلوی بخارا در عرق بادیان گلاب جوشانیده ...
شیره گلقند آفتابی ... اضافه نموده حقنه ساز ند و در صورت ثانی روایح طیبه مثل عطر و عنبر و مشک بدهند
و جدوار خالص ... گل سرخ در عرق بادیان ... بنوشند و تریاق فاروق و جواهر مهره ... باید استعمال آرند و
بتعجیل آهسته آهسته ... افتد ... تا چنانکه نقاهت تمام نگردد و مواد فاسده باصلاح
نشود ... غذا ... آنکس ... زیرا که طبیعت ... ضعیف
شده از تحمل آن نتوان شد ... احتیاج ... باشد و ... معلوم شود ... اکتفا ورزند و
... آلوی بخارا ... اکتفا کنند و بتدریج افزایند تا ... طبیعت
آب ... بعد آن ... و پس از آن ... اجتماع
مواد فاسده ... طبیب ... طعام ...
احتیاط ... اگر ضعف زیاده ... اجازت طعام ... کباب ... کنند تا بوی ...
رشد فی الحال ...
ننمایند و از حرکات بدنیه و نفسانیه مجتنب باشند ... تا آنکه از ...
شده ... زیرا که ... مزاج
... از جماع مجتنب باشند زیرا که ... اگرچه قلیل باشد ضعف کثیر میشود و نوم ...
زیرا که ... طبیعت ...
... اگر اشتها ...
و اگر اشتها باشد ... اخلاط کثیره ... ساقط
است ... قوت ...
و اگر ...

بر غلبهٔ طبیعت بعد مغلوبیت آن و در صورت ثانی بر مغلوبیت طبیعت بعد غلبه و درین ایام استعمال سکنجبین و حماض قلیل
کنند علی الخصوص استعمال سکنجبین و زمره مبنی عنه سیت تا الفم معده ضرر نرساند و باید که غذای ایشان حسن الکیموس
سهل الانهضام باشد تا دم جید متولد شود و بر معده ثقیل نگردد و بر گرسنگی و تشنگی صبر نکنند تا قوت ضعیف نگردد و از
اشیاء غلیظه و نفخه پرهیز کنند و بر اشیاء معتدل الاکتفا کنند و کمیت آنقدر غذا باشد که او را هضم توان کرد و بتدریج
زیاده کنند و اگر در معده ثقل و قراقر و باعث تبخیر از غذا السبب عدم انهضام محسوس شود تقلیل کنند و غذا در وقت
معتدل خورند بلکه آنکه اشتها استقاضی خلاف آن باشد و از آشامیدن آب بالبرودت اجتناب لازم و سکنجبین سفرجلی برای ایشان
مجرب است صفت **سکنجبین سفرجلی** که معده و جگر را قوت دهد و جهت قلت اشتها ر که با عطش شدید بود سودمند آید و
بدبوی دفع کنند و اشتها آرد و طعام بگوارد و حرارت معده و حرقت آن را فرو نشاند و سده جگر بگشاید تا همان که بتخلف هضم
داشته باشند نفع تمام رساند آب خاصه که ترش و قند سفید هر یک یک جزو سرکه ربع جزو بجوشانند تا بقوام آید اگر بجای
سرکه آب لیمو باشد بهتر باشد بدانکه حدوث وبا از اسباب سماویه ارضیه هر دو هست قی و اسهال برودت اعضا و تقطیع نبض
ضعیف سفرطو و هذیان و غشی و کمودة لون شیره زبان و اظفار انخراط اللحم و جمیع آن لصوت اموات ابتدا آن از
اللیل تا آخر شب ببعض غزالی و ودی ذنب الفار و ذو الفطرة واقع فی الوسط و سهل لتعیش بلقوی متواتر
رد این عارضه است والله اعلم و علمه اتم و احکم اللهم احفظنا عن الوبا بنبیک سید الانبیاء علیه الصلوة و آله الطاهرین
القلم من تحریر هذه الرسالة فی بلدة حیدرآباد و صانها الله تعالی عن الشر و الفساد و کان ابتداءها و اختتامها فی العشرة الاولی
من جمادی الاولی المنسلکة فی السنة الثالثة من العشر الثمانیة بعد الالف و المائتین من هجرة رسول الثقلین علیه الف الف تحیة

	الطبع		صلوة رب المشرقین و المغربین ۵۵۵		خاتمه

لله الحمد و المنة که رساله انیقه و صحیفه شریفه موسومه به **دافع الوبا** در عشرهٔ اولی جمادی الاولی ۱۲۸۳ که توافق تالیف رساله هجری
در شهر لکهنؤ بکشرهٔ محمد علیخان با هتمام بندهٔ عصیان مبتلی **محمد علی بخشخان** لکهنوی ابن میر محمد خان عثمانی مرحوم
بکمال صحت و جانفشانی از اصل نسخهٔ مصححهٔ مصنف و حسب الاجازت مصنف بتحقیق عالم لوذعی فاضل المعی مولوی سید محمد
شوق علی سلمه الله القوی پیرایهٔ انطباع پوشید فقط

واسطے سند اس امر کی کہ یہ کتاب حسب الاجازت مصنف حق تصنیف ہبہ ہو کر
مطبع علوی میں چھپی بدون اجازت کوئی صاحب قصد طبع نفرماویں مہر مطبع ثبت کی گئی فقط